

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیری در معارف اسلام

ایمان و عمل صالح در رهنمودهای امام رضا علیه السلام

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

قم - شبستان امام خمینی - حرم حضرت معصومه علیها السلام
دهه دوم ذی القعدة - ۱۴۰۰ هـ ش



www.erfan.ir

ایمان و عمل صالح در رهنمودهای امام رضا (ع)
(سیری در معارف اسلامی)

- ☐ مؤلف: استاد حسین انصاریان.....
- ☐ پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان.....
- ☐ ویرایش: وفهیمی.....
- ☐ صفحه‌آرا: م. جانباز و ابوالفضل کریمی.....
- ☐ ناظر فنی: سید محمدجواد آصف آگاه.....
- ☐ لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان.....

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷
تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

جلسه اول: اهمیت زیارت حضرت رضا علیه السلام در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام	۱۱
تغذیه حضرت رضا علیه السلام با آب فرات در لحظه تولد.....	۱۳
اثرگذارترین و بهترین تغذیه.....	۱۳
آگاهی امیرالمؤمنین علیه السلام از جغرافیای عالم آفرینش.....	۱۴
ضرر کامل بشریت در غفلت از امیرالمؤمنین علیه السلام	۱۵
بی انصافی مردم مدینه در حق امیرالمؤمنین علیه السلام	۱۶
خبر غیبی امیرالمؤمنین علیه السلام از شهادت حضرت رضا علیه السلام	۱۶
معرفت به حضرت رضا علیه السلام ، شرط قبولی زیارت.....	۱۷
حرام بودن آتش جهنم بر زائر قبر حضرت رضا علیه السلام	۱۸
دعای پایانی.....	۱۹
جلسه دوم: دین پروردگار، نیازمند راهنمای الهی.....	۲۱
دین خداوند، راه مستقیم و استوار.....	۲۳
راه دین، نیازمند راهنمای منتخب پروردگار.....	۲۴
خسارت انسان در تجاوز و خروج از راه مستقیم.....	۲۵
راهنمای الهی، بالاترین نعمت پروردگار.....	۲۶
انبیا و امامان معصوم، راهنمایان صراط مستقیم.....	۲۷
حقیقت کلمه «لا إله إلا الله».....	۲۸



- ۲۹.....حقیقت توحید، قلعه پروردگار.....
- ۲۹.....شرط ورود به قلعه امن پروردگار.....
- ۳۰.....دعای پایانی.....
- ۳۱.....**جلسه سوم: گمراهی انسان بدون راهنمایان واقعی**.....
- ۳۳.....بازپرسی از بندگان در روز قیامت.....
- ۳۳.....حقیقت معنایی مسئول.....
- ۳۴.....دعوت به الله، راه دین.....
- ۳۴.....دعوت به الله، براساس بصیرت و روشنائی باطن.....
- ۳۵.....بصیرت تابعین پروردگار، به وزن بصیرت رسول خدا صلی الله علیه و آله.....
- ۳۵.....پروردگار، پاک و منزّه از هر عیب و نقص.....
- ۳۶.....راه دین، نیازمند راهنما و هادی.....
- ۳۶.....حقیقت معنایی «کلمه» در قرآن.....
- ۳۷.....کلمه «لا إله إلا الله»، قلعه امن پروردگار.....
- ۳۷.....نقش انگشتی ابی عبدالله علیه السلام.....
- ۳۸.....«لا إله إلا الله» توشه‌ای برای لقای پروردگار.....
- ۳۸.....بهشت، پاداش پیوند قلبی با «لا إله إلا الله».....
- ۳۹.....کلام آخر؛ بی‌تابی دختر در فراق پدر.....
- ۴۱.....**جلسه چهارم: سعادت انسان در گرو سفر در راه دین**.....
- ۴۳.....دین اسلام، راهی به‌سوی پروردگار عالم.....
- ۴۳.....تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام از راه‌های ضد پروردگار.....
- ۴۴.....سرنگونی در جهنم، عامل رها بودن و گمراهی در زندگی.....
- ۴۵.....ارزش‌گذاری پروردگار برای انسان.....
- ۴۶.....سرانجام حرکت در جاده‌های ضد پروردگار.....
- ۴۷.....نیاز انسان به راهنمایان واقعی در جاده دین.....
- ۴۸.....فتاوی عجیب تربیت‌شدگان سقیفه.....



فهرست مطالب

کلام آخر؛ شب جمعه، شب خدا و ابی عبدالله علیه السلام	۴۹
جلسه پنجم: جنت الله با طلوع دو حقیقت	۵۱
مقدمه بحث.....	۵۳
ایمان و باور، ریشه دین.....	۵۳
امر قرآن به حرکت در راه کسب پنج حقیقت.....	۵۳
ارزش حرکت در راه فهم دین.....	۵۴
نامحدود بودن قدرت و خزانه پروردگار.....	۵۴
شهادت اعضای بدن مجرمین حرفه‌ای در قیامت.....	۵۵
ثواب عظیم شرکت در جلسات فهم دین.....	۵۷
ایمان و عمل، در راستای یکدیگر.....	۵۸
سرانجام تلخ ابلیس، نتیجه ایمان بدون عمل.....	۵۹
کلام آخر؛ مصائب کربلا از زبان امام زمان علیه السلام	۶۰
جلسه ششم: قرآن و اهل بیت، پیکره دین پروردگار	۶۳
دین خدا، ضامن خیر دنیا و آخرت.....	۶۵
خود انسان، آتش گیره و هیزم جهنم.....	۶۵
دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله به ولایت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام	۶۶
اولی الامر، هم‌شان خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله	۶۶
پیغمبری از شئون ولایت خداوند.....	۶۷
علم پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت به حقایق الهی.....	۶۸
نیاز انسان به ولایت اهل بیت علیهم السلام	۶۹
دین، مرکب از ایمان و عمل.....	۷۰
پاداش مؤمنین در دنیا و آخرت.....	۷۰
بالاترین مؤمنان و دارندگان عمل صالح.....	۷۱
کلام آخر؛ غم مخور ای آخرین سرباز من.....	۷۲



جلسه هفتم: عمل، باارزش ترین گوهر دریای علم..... ۷۳

- گذری بر مباحث پیشین..... ۷۵
- اهمیت توجه به حقایق قرآنی و روایی..... ۷۶
- جابر جعفری، از چهره های کم نظیر مکتب اهل بیت..... ۷۶
- درخواست جابر جعفری از امام باقر علیه السلام..... ۷۷
- سفارش شیخ بهاری به زائر بیت الله الحرام..... ۷۸
- گنجینه ای از معارف الهی در دعاها..... ۷۸
- دارایی حقیقی انسان..... ۷۹
- حکایتی شنیدنی از سفر به مشهد..... ۷۹
- باارزش ترین گوهر دریای علم..... ۸۰
- کلام آخر؛ بی تابی سکینه علیه السلام در آخرین دیدار با پدر..... ۸۱

جلسه هشتم: خسران انسان، حاصل بی دینی..... ۸۳

- خسارت انسان در زندگی بدون ایمان و عمل..... ۸۵
- قلم سعادت و شقاوت انسان..... ۸۶
- تفاوت مؤمنین با دیگر افراد در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام..... ۸۷
- الف) شکم، طرح و نقشه چهارپایان..... ۸۸
- ب) زنان گرفتار در تبهکاری و فساد..... ۸۸
- ج) سه ویژگی مهم اهل ایمان..... ۸۹
- نرمی و مهربانی مؤمنین..... ۸۹
- فروتنی و تواضع مؤمنین..... ۹۰
- واهمه مؤمنین از عظمت خداوند..... ۹۰
- کلام آخر؛ بیش از این بابا! دلم را خون مکن..... ۹۱

جلسه نهم: تجارت عظیم با ایمان و عمل صالح..... ۹۳

- محبوبیت انسان در گرو ایمان و عمل صالح..... ۹۵



فهرست مطالب

۹۵	نمونه‌ای از مؤمنان محبوب و شناخته‌شده در روایات.....
۹۵	مرد شیعی در آفریقا.....
۹۶	مرد مؤمن نیشابوری.....
۹۶	اوئیس قرنی.....
۹۶	حذیفه بن یمان و برادرزاده‌اش.....
۹۸	ترس دشمن از ایمان و عمل صالح.....
۹۸	دوزخ، عاقبت تلخ بی‌دینی.....
۹۹	چهره مؤمن دارای عمل صالح در قرآن مجید.....
۱۰۰	کلام آخر؛ چه شد پیشانی از محمل شکستی؟.....
۱۰۳	جلسه دهم: زندگی خوش اهل ایمان در سایه معرفت.....
۱۰۵	مؤمن، اهل معرفت و شناخت.....
۱۰۵	اتمام حجت پروردگار در روز قیامت با گنهکاران.....
۱۰۷	حکایتی شنیدنی از فریب دشمن برای فرار از گناه.....
۱۰۸	معرفت یک اهل دل با اهتمام به چهار آیه قرآن.....
۱۰۹	الف) آیه اول.....
۱۰۹	ب) آیه دوم.....
۱۰۹	ج) آیه سوم.....
۱۱۱	د) آیه چهارم.....
۱۱۱	کلام آخر؛ سخنان سکینه علیها السلام در بارگاه یزید.....



جلسہ اول

اہمیت زیارت حضرت رضا علیہ السلام

در کلام امیر المؤمنین علیہ السلام

تغذیه حضرت رضا (علیه السلام) با آب فرات در لحظه تولد

لحظه‌ای که خداوند مهربان وجود مبارک علی بن موسی الرضا (علیه السلام) را به حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) و همسر باکرامت او عطا کرد، قبل از اینکه ذائقه امام هشتم شیر پاک مادر را در همان لحظه اول ولادت بچشد، حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) دستور دادند که ظرفی از آب فرات را به محضرشان آورند. یکی دو قطره از آب فرات را در کام حضرت رضا (علیه السلام) ریختند که فرزندشان از همان نفس اول با وجود مبارک حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) از این طریق پیوند بخورد.

اثرگذارترین و بهترین تغذیه

این درس است که عقل، جان، قلب، باطن و اعضا و جوارح خود را با معنویت وجود مبارک حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) تغذیه کنید؛ چون بعد از قرآن کریم، غذایی بالاتر، بهتر و اثرگذارتر از این غذا در عالم نیست. کسانی که کاملاً با معرفت و درک حقیقت، همه وجود خودشان را با معنویت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) تغذیه کرده‌اند، در دین ثابت قدم مانده‌اند. ثابت قدمی، شخصیت و معنویتشان بی نظیر بود. به همین خاطر، شب عاشورا در سخنرانی بسیار مهمی که برای یاران و اهل بیت خودشان داشتند، فرمودند: «فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً أَوْفَى وَ لَا خَيْراً مِنْ أَصْحَابِي» من در گذشته و آینده جهان بهتر از این یارانم را خبر ندارم. یقیناً اگر بهتر از این یاران در گذشته جهان تا زمان آدم (علیه السلام) و در آینده تا لحظه برپاشدن قیامت وجود

داشت، امام که عالم «بِمَا كَانَ وَبِمَا يَكُونُ وَمَا هُوَ كَائِنْ» است، خبر می‌شود. معلوم می‌شود که معلوم این علم در تمام روزگار وجود نداشته است، غیر از نفراتی که شب عاشورا کنار حضرت بودند؛ آن‌هم با کلمه خیر که در گفتار ابی‌عبدالله علیه السلام افعَل و تفضیل است و می‌فرمایند: من بهتر از یارانم را خبر ندارم. این یعنی هیچ پیغمبر، ولی و امامی قبل و بعد از من، بهتر از یاران مرا نداشته و بعد از من هم نخواهد داشت. این نتیجه تغذیه فکر، عقل، قلب و جان از غذای معنوی ابی‌عبدالله‌الحسین علیه السلام است.

این کار اولی مربوط به حضرت رضا علیه السلام، تازه به دنیا آمده و بدنش هنوز گرم ولادت است که امام معصومی مانند موسی بن جعفر علیه السلام او را از طریق تغذیه با آب فرات، با وجود مبارک حضرت سیدالشهدا علیه السلام ارتباط می‌دهد.

آگاهی امیرالمؤمنین علیه السلام از جغرافیای عالم آفرینش

امام هشتم ۵۷ سال در دنیا زندگی کردند. روزی که از دنیا رفتند و او را در منطقه توس دفن کردند، زیارت او بنا به فرموده امامان قبل و به فرموده حضرت جواد علیه السلام، زیارت ویژه و خاص شد. برای نمونه یک روایتش را نقل می‌کنم؛ این روایت فوق‌العاده از وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام است. حضرت امیر علیه السلام زمانی این مطلب را فرموده‌اند که نزدیک دوپست سال به روزگار حضرت رضا علیه السلام مانده بود. در واقع، امیرالمؤمنین علیه السلام نشان دادند که با لطف خدا به علم غیب و جغرافیای کره زمین عالم هستند که اسم توس را برده‌اند. زمان امیرالمؤمنین علیه السلام مسئله جغرافیای جهان خیلی مطرح نبود؛ نه فقط آگاه به جغرافیای جهان بودند، بلکه به جغرافیای عالم آفرینش هم آگاهی داشتند.

شما بخش اول خطبه اول «نهج‌البلاغه» را با دقت ببینید، نشان می‌دهد که امیرالمؤمنین علیه السلام آگاهی کاملی به عالم آفرینش و جغرافیای خلقت داشتند. در مسجد کوفه، روی منبر در حضور جمعیتی که اصلاً از این حرف‌ها خبر نداشتند (اگر هیئت بطلمیوس را شنیده بودند که فکر نمی‌کنم شنیده بودند) و براساس هیئت بطلمیوسی فکر می‌کردند که آسمان یک سقف است و این ستارگان میخ‌های نقره‌ای هستند که به این سقف کوبیده‌اند.



مردم اصلاً بیشتر از این از عالم بالا خبر نداشتند، ولی امیرالمؤمنین علیه السلام روی منبر فرمودند: «هَذِهِ النُّجُومُ الَّتِي فِي السَّمَاءِ مَدَائِنٌ مِثْلُ الْمَدَائِنِ» تمام ستارگان عالم بالا مناطق و شهرهایی مانند شهرهای شماسست. جدیداً اعلام کرده‌اند که در کرهٔ مریخ آب وجود دارد؛ البته اعلام آنها براساس ابزار علمی است که به مریخ فرستاده‌اند و منطقهٔ آبخیز مریخ را عکس‌برداری کرده است.

امیرالمؤمنین علیه السلام جغرافیای عالم بالا را هم می‌دانستند و وارد بودند. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌دانستند که اگر آب مملکتی فراوان باشد، می‌توان تولید برق کرد. لذا روزی کنار رودخانهٔ عظیم فرات در کوفه به یکی از یارانشان فرمودند: من اگر بخواهم از این آب روشنایی بگیرم، دستم باز است. زمینه برایشان فراهم نبود، و الا از همان رودخانه به تمام عراق برق می‌دادند. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌دانستند که آهن خالص یکی از داروهای درمان زخم‌های خاصی است که به بدن وارد می‌شود. در تاریخ داریم که مردی دچار زخمی شده بود، هیچ مرهم، دارو و چرک خشک‌کنی به این زخم اثر نکرد. محضر امیرالمؤمنین علیه السلام آمد، امام فرمودند: به دنبال آهن خالص بگرد و این زخم را به آن آهن خالص بمال، خوب می‌شود. آن مرد به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: آهن خالص کجاست؟ فرمودند: در یکی از معبد‌های هندوستان است. این آدم زخمی قدرت سفر به هندوستان را نداشت، اما در قرن هجدهم، وقتی دانشمندان غرب وارد معبد بزرگ هند شدند و ستون آهنی ویژه‌ای را در آنجا دیدند، آزمایش کردند و متوجه شدند که این ستون آهنی ۹۸ درصد خلوص دارد و کم نمونه بوده است.

ضرر کامل بشریت در غفلت از امیرالمؤمنین علیه السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام به جغرافیای زمین، جغرافیای آسمان و عناصر خلقت، آگاهی کامل داشتند. ما با چه انصافی، چه عقلی، چه دلیلی، چه برهانی و چه حجتی، امیرالمؤمنین علیه السلام را در زندگی کنار بگذاریم و دیگران را به عنوان الگوی زندگی انتخاب کنیم؟ جهان بعد از مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله تا الآن ضرر کامل کرده است؛ تمام بوداییان، زرتشتی‌ها، یهودیان،

دومیلیارد مسیحی جهان و نیز کمونیست‌هایی که زمان اوج کمونیستی بود و امام آنها لنین بود، ضرر کرده‌اند. همچنین مسلمان‌های غیرشیعه که امیرالمؤمنین علیه السلام را کنار گذاشتند، اربابان روزگار اولشان و تا حالا هم ایشان را کنار گذاشتند، همه ضرر کرده‌اند؛ عالم و عامی‌شان، حکومت‌ها، دولت‌ها، دانشمندان و نویسندگان‌شان ضرر کرده‌اند.

بی‌انصافی مردم مدینه در حق امیرالمؤمنین علیه السلام

اگر علی علیه السلام در زندگی نباشد، عالم در زندگی نیست؛ اگر علی علیه السلام در زندگی نباشد، توحید، نبوت، معاد، تقوا، ایمان و سعادت دنیا و آخرت نیست. با چه انصاف، دلیل و حجتی از علی علیه السلام باید غافل بود، علی علیه السلام را در زندگی فراموش کرد و غیر او را محور قرار داد؟ به دنیا و تمام ملت‌ها عرض می‌کنم: «شما به تاریکی علی را دیده‌اید // زین سبب، غیری بر او بگزیده‌اید». اگر بعد از مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله، غیر از آن دوازده سیزده نفر، در تاریکی نبودند، حاکمان سقیفه را به جای علی انتخاب نمی‌کردند. حاکمان سقیفه چه علم و سواد داشتند؟ چقدر دین‌شناس، فقیه و قرآن‌شناس بودند؟ شما خودتان در کتاب‌هایتان نقل کرده‌اید که حاکم دوم شما بالای صد بار در تمام مسائل دین اشتباه کرد و امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند که اشتباه کردی. او هم فریاد زد: «لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عَمْرُ» اگر علی نبود، آبرویی برای من نمی‌ماند. شما علی علیه السلام را به چه دلیل از زندگی حذف کردید؟

خبر غیبی امیرالمؤمنین علیه السلام از شهادت حضرت رضا علیه السلام

این آگاهی کامل حدود دویست سال قبل از به دنیا آمدن امام هشتم به مردم فرمودند: «سَتُذَفَنُ بَضْعَةً مِنِّي بِأَرْضِ تُوسَ» در آینده‌ای نزدیک، پاره‌تن من در سرزمینی به نام توس دفن خواهد شد. این خبر غیبی بود و همین هم شد. وجود مبارک امام هشتم در ایران از دنیا رفتند. البته اعراب در ایران که بنی‌عباس بودند، ایشان را شهید کردند و ایرانی‌ها هیچ دخالتی در شهادت او نداشتند. ایرانی‌ها در شهادت هیچ امامی دخالت نداشتند! ابن‌ملجم، معاویه قاتل حضرت مجتبی، لشکریانی که به کربلا آمدند و همچنین قاتلان زین‌العابدین،



امام باقر، امام صادق، موسی بن جعفر، حضرت جواد، حضرت هادی و حضرت عسکری علیهم السلام، همگی عرب بودند. دست یک ایرانی به خون اهل بیت آلوده نبود. خدا در قرآن می‌فرماید: ﴿الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا﴾^۱ یازده امام ما را کشتند و به دنبال امام دوازدهم هم بودند. از زمان مأموم شنیده بودند فرزندی در این خانواده به دنیا می‌آید که تاج و تخت تمام ستمگران را به باد می‌دهد. خودشان می‌دانستند که ستمگر هستند، برای همین به دنبال این بچه بودند تا وقتی به دنیا آمد، او را بکشند. حضرت به خاطر این غایب شدند که جانشان در خطر بود و نمی‌توانستند بمانند؛ باید از دیده‌ها پنهان می‌ماندند تا روزی که زمینه نابود کردن همه ستمگران به دست ایشان فراهم شود و خدا اجازه ظهور بدهد.

معرفت به حضرت رضا علیه السلام، شرط قبولی زیارت

این غیب‌گویی امیرالمؤمنین علیه السلام بود که فرمودند: «سَتُدْفَنُ بَضْعُهُ مِنِّي بِأَرْضِ تُوسٍ»؛ اما در بخش دوم روایت می‌فرمایند: «مَنْ زَارَهُ عَارِفًا بِحَقِّهِ» امیرالمؤمنین علیه السلام در اینجا قیدی بیان نکرده‌اند و فرموده‌اند: بعد از دفن پاره تن من در سرزمین توس، کسی که از هر کجای دنیا و پنج قاره به زیارت او برود، به شرط «عَارِفًا بِحَقِّهِ»؛ چون ممکن است یک‌مشت ظالم نمک‌به‌حرام به زیارت حضرت رضا علیه السلام بروند. قبل از انقلاب، حاکم ستمگر و خبیث ایران هر سال به زیارت امام رضا علیه السلام می‌رفت؛ ولی او نمونه‌ای از فرعون بود. ناصر قاجار دوبار در سال به زیارت امام رضا علیه السلام می‌رفت؛ ولی او فروشنده این مملکت به کشورهای اروپایی و قاتل بسیاری از افراد شایسته، مانند امیرکبیر بود.

این قیدی که امیرالمؤمنین علیه السلام در گفتارشان آورده‌اند، به قول ما طلبه‌ها خیلی از افراد را از این ثواب عظیم خارج می‌کند. ممکن است اصلاً شغل کسی رباخوری باشد، ایرانی هم باشد و سفری هم به حرم حضرت رضا علیه السلام برود؛ همچنین ممکن است آدمی مال مردم‌خور یا دچار گناهان کبیره باشد و به زیارت امام رضا علیه السلام برود؛ اما آنها در گفته امیرالمؤمنین علیه السلام

نیستند. «مَنْ زَارَهُ عَارِفًا بِحَقِّهِ» یعنی کسی که او را زیارت کند و او را بشناسد که امام واجب‌الاطاعه از اهل بیت و ولی‌الله‌الاعظم است و باید رضایت حضرت رضا علیه السلام را که ناظر بر اعمال است، در زندگی روزمره‌اش جلب کند. همه شما به زیارت رفته‌اید، در اذن دخول می‌خوانید: «أَشْهَدُ أَنَّكَ تَشْهَدُ مَقَامِي أَشْهَدُ أَنَّكَ تَسْمَعُ كَلَامِي أَشْهَدُ أَنَّكَ تَرُدُّ سَلَامِي» تو جای مرا می‌بینی، سخنم را می‌شنوی و جواب مرا می‌دهی.

آیا واقعاً این جملات قابل قبول است و امام هشتم ما را می‌بیند، سخن ما را همین الآن می‌شنود و جوابمان را می‌دهد؟ بله، به این آیه سوره توبه دقت کنید: ﴿فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ﴾^۱ فعل مضارع به معنای آینده نیست؛ معنی جمله این نیست که خدا در آینده همه اعمال شما را می‌بیند و الآن نمی‌بیند. این به معنی حال است؛ یعنی خدا، پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام همین الآن اعمالتان را می‌بینند. وجود غیب برای امام نیست که وقتی از دنیا رفته است، دنیا و مردم دنیا را نبیند. شما در زیارت حضرت می‌خوانید «عَارِفًا بِحَقِّهِ»، مؤمن باید بداند که امام هشتم به کارهای روزمره‌اش، معصیت‌هایش، خوبی‌هایش و عباداتش آگاه است، رضایت امام هشتم را جلب کند.

حرام بودن آتش جهنم بر زائر قبر حضرت رضا علیه السلام

اگر چنین معرفتی داشته باشد که شما الحمدلله دارید، «حَرَّمَ اللَّهُ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ» خدا بدن این زائر را به آتش جهنم حرام می‌کند. عظمت امام هشتم را ببینید! نمی‌دانم که شما چقدر توانستید در این روایت امیرالمؤمنین علیه السلام دقت کنید و عظمت امام هشتم را ببینید. حضرت امیر علیه السلام نمی‌گویند هر کس خود پاره تن من، امام رضا علیه السلام را زیارت کند؛ بلکه می‌گویند هر کس قبر او را بعد از مرگش زیارت کند، خداوند بدن او را بر آتش دوزخ حرام می‌کند. ما در روایاتمان نداریم کسی که مثلاً در مدینه از در خانه‌اش دویست قدم برود و خود ابی‌عبدالله علیه السلام را زیارت کند؛ اما در روایاتمان داریم هر کس از هر کجای دنیا برود و



«مَنْ زَارَ قَبْرَهُ» قبر ابی عبدالله علیه السلام را زیارت کند، به هر قدمی ثواب نود حج عمره قبول شده در نامه عملش می نویسد. این عظمت، شخصیت و جایگاه امام است! این ثواب زیارت قبر امام و معرفت به امام است!

دعای پایانی

خدایا! معرفت ما را به ائمه طاهرین علیهم السلام، مخصوصاً به امام هشتم که مهمان ملت ایران هستند، زیاد فرما.

خدایا! ما را اهل معرفت به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام قرار بده.

خدایا! شر دشمنان این مملکت و ملت را به خودشان برگردان.

خدایا! شر اسرائیل را که به نابودکردنش نزدیک کردی، از سر ملت های دنیا بردار.

خدایا! نفس این دولت گرگ آمریکا را قطع کن.

خدایا! هر کسی به این ملت، این دین و این مملکت خدمت می کند، خدمتش را قبول درگاهت قرار بده.

خدایا! همه گذشتگان ما را به آبروی حضرت رضا علیه السلام، غریق رحمت فرما.

خدایا! رهبر ما را در پناهت حفظ فرما.

جلسه دوم

دین پروردگار، نیازمند

راهنمای الهی

دین خداوند، راه مستقیم و استوار

آیا دین خدا علم است؟ فلسفه، عرفان یا عقل است؟ پاسخش منفی است؛ دین خدا نه علم است، نه فلسفه، نه عرفان و نه عقل. براساس آیات قرآن کریم از سوره حمد تا جزء سیام قرآن مجید، دین راه است. ما در شبانه‌روز ده بار به صورت واجب در تمام رکعت‌های اول و دوم نماز می‌خوانیم: «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ». «صراط» یعنی راه مستقیم، استوار و پابرجا. در سوره مبارکه انعام می‌خوانیم: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي﴾^۱ مسائلی که وحی شده، راه من است. این راه است که سالک، مسافر و حرکت‌کننده در این راه به علم واقعی، آگاهی و فلسفه الهی می‌رسد که تغییر نمی‌کند. منظور از فلسفه، فلسفه بشری نیست که از ایران قدیم، اسکندریه قدیم، یونان قدیم و حکمای سبعة قبل از میلاد مسیح علیهم‌السلام دست به دست گشته و هر مکتبی براساس آرای خودش به این مجموعه اضافه کرده است. این مجموعه وقتی به دست دانشمندان اسلامی هم رسید، آنها هم یک سلسله مسائل عقلی و اسلامی را به همان فلسفه آمیختند. در حقیقت، یک مکتب التقاطی و ترکیبی شد؛ ترکیبی از بعضی از مسائل اسلام و مسائلی که فلاسفه قبل از اسلام تدوین کرده بودند. این راه، ما را به فلسفه حقیقی می‌رساند، نه فلسفه التقاطی. فلسفه الهی به فلسفه‌ای گفته می‌شود که در «نهج‌البلاغه» و فرمایشات بسیار مهم، ریشه‌دار و عمیق وجود مبارک حضرت رضا علیه‌السلام مطرح است.

۱. انعام: ۱۵۳.

این راه ما را به عرفان می‌رساند؛ البته نه عرفان صوفیه، نه عرفان هند و نه عرفان چین و بودا، بلکه به عرفان اهل بیت (ع) می‌رساند که بخشی از این عرفان، مناجات خمس عشر، دعای کمیل، دعای ابو حمزه ثمالی، دعای عرفه حضرت ابی‌عبدالله الحسین (ع) و دعای بعد از زیارت حضرت رضا (ع) است.

این راه ما را به یک عقل پخته می‌رساند و کمال این عقل در آنهایی وجود دارد که خدا از آنها در سوره‌های متعدد قرآن به «أُولُوا الْأَلْبَابِ» تعبیر کرده است؛ چنان که در این آیه می‌خوانیم: ﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُ اللَّهُ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْأُولُوا الْأَلْبَابِ﴾^۱ اینهایی که عقل و خرد تقلیدی ندارند و عقلشان در درونشان خورشید و نورافکن پیشانی لوکوموتیو قطار است. آنهایی که عقلشان در درونشان به فرموده حضرت موسی بن جعفر (ع)، حجت باطنی است. این راه انسان را به این حقایق می‌رساند.

راه دین، نیازمند راهنمای منتخب پروردگار

حالا آنچه که مهم است، این است: شما در کل کشور ایران و کشورهای دیگر جهان (شرق، غرب، شمال و جنوب) با ماشین از هر جاده‌ای که می‌خواهید، حرکت کنید و از مقصدی به مقصدی بروید، تابلوی راهنما در تمام جاده‌ها بی‌استثنا نصب شده است؛ مثلاً وقتی سر یک دو راهی می‌رسید، تابلوی راهنما نشان می‌دهد که اینجا به شیراز می‌رود، اینجا به فسا می‌رود، اینجا به فیروزکوه می‌رود و اینجا به سمنان می‌رود. شما هر جاده‌ای را که با وسیله نقلیه حرکت کنید، خالی از راهنما نمی‌بینید؛ چون جاده راهنما می‌خواهد. اگر جاده راهنما نداشته باشد، شما گم می‌شوید. شما می‌خواهید به مشهد بروید و اگر جاده راهنما نداشته باشد، سر از سرخس درمی‌آورید. اگر بخواهید به اصفهان بروید، سر از شهرهای جنوب شرقی و غربی درمی‌آورید. این واجب است که جاده راهنما داشته باشد. وقتی هواپیما از تهران بلند می‌شود که به نجف برود؛ اگر راهنما جلوی خلبان نباشد، جاده



را گم می‌کند؛ اگر راهنمای هواپیما خراب شود، خلبان به‌وسیله تماس رادیویی در شهر دیگری روی باند می‌نشیند. وقتی راهنما نشان دادن راه را گم کند، خلبان به آن مقصد نمی‌رسد. همه کشتی‌های غول‌پیکر هم راهنما دارند.

مگر می‌شود که اتوبان‌ها، جاده‌ها و مسیرهای هوایی راهنما داشته باشد، برای اینکه طرف مقصد را گم نکند؛ ولی راه خدا راهنما نداشته باشد؟! اگر کسی در راه الهی بدون راهنمای انتخاب‌شده خدا حرکت کند، چنان که اتفاق افتاده است، آدم از کفر، شرک، گمراهی یا تحریف حقایق سر درمی‌آورد. «تحریف حقایق» یعنی در مطلبی وارد می‌شود که نه خدا گفته و نه قرآن، نه دارای دلیل است و نه دارای حجت و برهان.

خسارت انسان در تجاوز و خروج از راه مستقیم

قرآن مجید هدایتگر و درمان‌کننده است؛ در قرآن هم می‌خوانیم: ﴿وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾^۱؛ اما اگر کسی بدون راهنما وارد قرآن شود، «وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا». وقتی از جاده بیرون بیفتند ظالم (بیرون افتاده از حدود و جاده) و از جاده تجاوز کند، «وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا». این خیلی عجیب است! آن که بدون راهنما به سراغ قرآن مجید برود، خسارت می‌بیند و خسارتش هم افزوده می‌شود. در واقع، روزی چشم باز می‌کند و می‌بیند تمام سرمایه‌های انسانی‌اش هدر رفته و نابود شده است. این معنی خسارت است. خدا در قرآن می‌فرماید: ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾^۲ کسی که در زندگی دنیا گمراه است، تمام کوشش‌های او هم گمراهی است.

او چون در تاریکی گمراهی است، خیال می‌کند که درست می‌گوید، درست می‌فهمد، درست می‌نویسد و درست راهنمایی می‌کند. درحالی که روزی چشم باز می‌کند و می‌بیند

۱. اِسْرَاء: ۸۲.

۲. کهف: ۱۰۳-۱۰۴.

سر تا پای وجودش اشتباه بوده و دیگران را هم به اشتباه انداخته است. قرآن می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَدُلُّونَا نِعْمَتَ اللَّهِ كَفَرًا وَأَحْلُوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ﴾^۱ آیا کسانی که نعمت خدا را تغییر دادند و ملت، همشهری‌ها و حزب خودش را داخل جهنم انداخت، ندیده‌ای؟

راهنمای الهی، بالاترین نعمت پروردگار

بالاترین نعمت خدا در اسلام، راهنمای الهی است که این راهنما را با یک نفر دیگر جابه‌جا کرده که راهنما نبوده است و مقام راهنمایی هم به او نداده بودند. من وقتی کلاس هفتم دبیرستان بودم، یک استاد روحانی داشتیم که کارمند رسمی آموزش و پرورش بود. انسان خیلی بزرگوار و متخلق به اخلاق بود که منبر هم می‌رفت. شعرهای زیادی را سر کلاس برای ما دانش‌آموزان می‌خواند که بعضی از ما یادداشت می‌کردیم. یکی از شعرهایی که خواند و من یادداشت کردم، همان روز هم حفظ کردم، شعری برای ملک‌الشعرای بهار بود که منظورم یک خطش است. حالا من چهار پنج خطش را برایتان می‌خوانم؛ خیلی شعر بالارزشی است!

دو رویه زیر نیش مار رفتن سه پشته روی نیش مور رفتن
یعنی آدم روی شاخک مورچه پشتک وارو بزند.

به کوه بیستون بی‌ره‌نمایی شبانه با دو چشم کور رفتن
حالا کسی که کور هم هست، بخواهد از قم به بیستون برود، آیا پیدا می‌کند؟ کسی که راهنما ندارد و دو چشمش هم کور است، آیا به آن مقصدش می‌رسد؟!

میان لرز و تب با جسم پُر زخم زمستان توی آب شور رفتن
به پیش من هزاران بار بهتر که یک جو زیر بار زور رفتن
منظور من همان بیت بدون راهنمایش است. راه هر چه می‌خواهد باشد؛ یا راه زمین است، یا راه آسمان یا راه دریاست، یا اینکه راه دین خداست؛ رفتن بدون راهنما به هر کجا و در



هر راهی، گم کردن، گم شدن، تشنه و گرسنه مردن، گیر دزد و قاطع الطريق افتادن، قطعی و یقینی است.

انبیا و امامان معصوم، راهنمایان صراط مستقیم

راهنمای این راه کیست که اسمش صراط مستقیم، دین و نور است که اگر ما با تکیه بر راهنمایی، هدایت و دلالت او جاده را طی کنیم، گم و گمراه نمی‌شویم، ضرر نمی‌کنیم و نسبت به قرآن کج فهم نمی‌شویم، توحید و نبوت و قیامت را اشتباه نمی‌فهمیم و درک نمی‌کنیم؟ این راهنما کیست که ما را به توحید واقعی، نبوت، عصمت انبیا، قرآن، مفاهیم قرآن، مسائل الهی و دینی، سعادت دنیا و آخرت راهنمایی می‌کند؟

همه شما داستان نیشابور امام هشتم را بلد هستید و من نمی‌خواهم بگویم؛ راهنمای دین اکثر مردم، علمای تربیت‌شده مدرسه سقیفه بودند و عالم درجه یک آن روزگار، یحیی بن اکثم عمری بود. افرادی در نیشابور بودند که به عالمان بنی عباس (دنباله عالمان بنی امیه در دین بودند) مراجعه می‌کردند. در واقع، هیچ‌کدام از اینهایی که مردم به آنها مراجعه می‌کردند، راهنما نبودند و اشتباهی مراجعه می‌کردند. خود آنها به راهنما نیاز داشتند! لحظه آخری که حضرت رضا علیه السلام می‌خواستند از نیشابور بیرون بروند، آنهایی که اهلش بودند و به نظر می‌رسد شیعه واقعی بودند، به حضرت عرض کردند (حالا به تعبیر من): یک یادگاری به ما بدهید که خیر دنیا و آخرت ما را تأمین کند. امام فرمودند: مانعی ندارد.

رسم هم بود که وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین علیه السلام، صدیقه کبری علیها السلام و ائمه طاهرين علیهم السلام می‌خواستند حرف بزنند، اگر خود ائمه مستمع بودند که به قلم و کاغذ نیازی نداشتند؛ اما اگر افراد دیگری مستمع بودند، همیشه عده‌ای حاضر بودند و با یک قلم و صفحه می‌نوشتند که مثلاً ما امروز این را از پیغمبر صلی الله علیه و آله یا امام صادق علیه السلام شنیدیم. ما روایات زیادی داریم که راویان ما روایت را با جمله «سَمِعْتُ» نقل می‌کنند: «سَمِعْتُ عَنِ الصَّادِقِ»، «سَمِعْتُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ»، «سَمِعْتُ عَنِ الرِّضَا»؛ یعنی خودمان با دو گوش خودمان شنیدیم، بعد هم یادداشت می‌کردند.

حقیقت کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»

وقتی به امام گفتند چیزی به ما یاد بده که خیر دنیا و آخرت ما را تأمین کند، به توضیح من، تا حضرت دو لب مبارکشان را حرکت دادند، صدها قلم و کاغذ آماده شد. امام همان وقت فرمودند: من از پدرم موسی بن جعفر (ع) و او از پدرش، همین طور تا امیرالمؤمنین (ع) و پیغمبر (ص)، پیغمبر (ص) هم فرمودند که من از جبرئیل، جبرئیل هم گفت من از پروردگار شنیدم که فرمود: «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي بِشُرُوطِهَا وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا».

«کلمه» در اینجا به معنای حقیقت است، نه به معنی لفظ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» که دوازده حرف و ترکیبی از «الف، ه، لام» است. در واقع، هر کدام از این حروف چهار بار تکرار شده که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» شده است. منظور امام این لفظ نیست؛ چون کاری از دست لفظ بر نمی آید. خود لفظ یک راهنماست. کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» یعنی حقیقت توحید که شما را از شرک، کفر، نفاق، فسق، ظلم و جور، حرام خوری و معاصی کبیره حفظ می کند. این حقیقت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» یعنی آن جلوه وجود مقدس پروردگار در قلب که ایمان، اعتقاد به پروردگار و گره خوردن به خدا می شود. این معنی کلمه است.

ما روایاتی راجع به این «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» داریم که روایات خیلی فوق العاده ای است! اگر برادران روحانی من خواستند نوع این روایات را ببینند، در «توحید» شیخ صدوق ببینند؛ مثلاً یکی از روایات، این است: «مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصًا دَخَلَ الْجَنَّةَ»، این ترجمه ظاهرش است: هر کس خالصانه بگوید «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»؛ اما «قول» در کتابهای لغت به معنی اعتقاد هم آمده است. بعد پیغمبر (ص) حرفشان را ادامه دادند و فرمودند: «وَإِخْلَاصُهُ أَنْ يَحْجُزَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ» در صورتی وارد بهشت می شود که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» او را از هر چه حرام است، مانع شود.

پس منظور امام لفظ نیست، بلکه حقیقت است. و الا بیشتر مسلمانهای دنیا «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را می گویند؛ اما همه بازیگری ها را هم دارند، در حرام ها هم غلت می زنند، ستمکار و



ظالم هم هستند، مال مردم خور هم هستند. «وَ إِخْلَاصُهُ أَنْ يَحْجُزَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ» یعنی این «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» آن حقیقت توحید است که گره خوردن به آن، او را از آنچه خدا حرام کرده، مانع شود.

حقیقت توحید، قلعه پروردگار

حضرت روایت را نقل کردند و فرمودند: «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي» خدا فرموده که حقیقت توحید قلعه من است، هر کس وارد این قلعه شود، «أَمِنَ مِنْ عَذَابِي». لفظ «لا، الف، لام، هـ، الف، ألّا، الله» که قلعه نیست؛ بلکه حقیقت توحید، قلعه است. «فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي» را خدا فرموده است، بعد امام هشتم فرمودند: «بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا» فکر می کنید به این سادگی است که هر کس وسط پرید و گفت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، در حصن خدا رفته است؟! فهم توحید راهنما می خواهد! اگر آدم به دنبال راهنما نرود، مثل علمای اهل تسنن می شود که پروردگار را در کتاب هایشان به صورت یک انسان و موجودی معرفی می کنند که دست، پا و شکم دارد، شب های جمعه صندلی اش را روی دوشش می گذارد و از آسمان هفتم به آسمان اول می آید، روی آسمان اول می نشیند که صدایش به بندگانش برسد و نزدیک باشد. یکی نیست به اینها بگوید مگر آسمان مثل کف زمین است؟ مگر خدا جسم است؟ مگر خدا بالای آسمان هفتم روی صندلی نشسته که شب جمعه دلش برای بندگانش می سوزد، صندلی اش را روی دوشش می گذارد و بدو بدو به آسمان اول می آید؟! آسمان مجموعه ای از ستارگان، کهکشان ها، سحابی ها و کواکب است. اگر آدم با راهنما به سراغ توحید نرود، این می شود که علمای بسیار معروف اهل سنت دچارش شدند. به این سادگی نیست!

شرط ورود به قلعه امن پروردگار

بعد حضرت فرمودند: «وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا» من از نشانه ها، علائم و شرایط توحید هستم که امام معصوم هستم و علم پیغمبر ﷺ و امیرالمؤمنین  به من رسیده است. من می توانم

شما را درست به توحید راهنمایی کنم. امام هشتم با این روایت فرمودند: اینهایی که در نیشابور، خراسان بزرگ و مرو به عنوان عالم دین هستند، راهزن دین و دزدان این جاده هستند، نه راهنما! واقعاً «اللَّهُمَّ عَرَفْنِي حُجَّتَكَ»، این دعایی است که به ما یاد داده‌اند و ابوذر هم می‌خواند.

دعای پایانی

خدایا! به حقیقت حضرت رضا علیه السلام و حضرت معصومه علیهما السلام، راهنمایان راهت را به ما بشناسان.
خدایا! ما را عاشق راهنمایان راهت قرار بده.
خدایا! ما را مطیع راهنمایان راهت قرار بده.
خدایا! همه ما را مورد رضایت راهنمایان راهت قرار بده.
خدایا! در عالم برزخ، همه راهنمایان راهت را دعاگوی ما قرار بده.
خدایا! راهنمای امروز عالم هستی، وجود مبارک حضرت حجت بن الحسن علیهما السلام را که راهنمای راه است، دعاگوی ما قرار بده.
خدایا! برای حل مشکلات کره زمین ظهور وجود مقدس او را برسان.



جلسه سوم

گمراهی انسان بدون

راهنمایان واقعی

بازپرسی از بندگان در روز قیامت

براساس آیات قرآن مجید از سوره مبارکه فاتحه تا جزء آخر، دین یعنی راه. آیاتی را در این زمینه در جلسه گذشته قرائت کردم، امشب هم یک آیه از سوره مبارکه یوسف را برایتان قرائت می‌کنم که از آیات فوق‌العاده قرآن است. خداوند در این آیه به پیغمبر عظیم‌الشان خودش امر واجب می‌کند که همه مردم بدانند. البته این گفتار پیغمبر ﷺ تا روز برپاشدن قیامت در جامعه جریان دارد و هر کس که گوش شنوا دارد، نسبت به این آیه شریفه مسئول است و در قیامت بازپرسی می‌شود. این معنی مسئولیت است. بازپرس اول قیامت هم خود پروردگار است. او نمی‌پرسد که بداند، بلکه خدا می‌داند.

سؤال پروردگار این است: چرا راهی که برای تو قرار دادم، بیراهه رفتی؟ سؤال پروردگار مثل سؤال امتحانات مدارس نیست که بچه‌ها را امتحان می‌کنند تا بفهمند درست درس خوانده یا نه. پروردگار جهلی ندارد که بخواهد جهلش را با پرسیدن درمان کند. سؤال پروردگار به معنی «چرا» است و می‌گوید: راه برای تو قرار داده شده بود، روشن هم بود و دلیل، برهان و حجت هم داشت. چرا در این راه حرکت نکردی؟ این معنای مسئولیت است.

حقیقت معنای مسئول

مسئول یعنی آن کسی که زمینه سؤال شدن از او وجود دارد. یک وقت کسی در منطقه بسیار دوری به دنیا می‌آید که واقعیت‌ها به گوشش نمی‌خورد و می‌میرد، فردای قیامت هم



مسئول نیست و نمی‌گویند چرا در راه روشن ما حرکت نکردی. اگر به او بگویند «چرا»، این «چرا» نسبت به ظرفیت عقلی‌اش است. عقلت فهمید که این کار زشت و بدی بوده، پایمال کردن حق هم‌نوعت بوده، چرا به راهنمایی عقل گوش ندادی؟ اما ما که به گوشمان خورده، برایمان هم گفته‌اند و حجت بر ما تمام است، اگر خلاف خدا حرکت کرده باشیم، روز قیامت در برابر چرای پروردگار قرار داریم. درحالی‌که اگر خلاف خدا حرکت نکرده باشیم، چیزی در قیامت از ما نمی‌پرسند. در روایت داریم: «حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا» خودتان حسابگر خودتان باشید، قبل از اینکه شما را به دادگاه حسابرسی بکشند.

دعوت به الله، راه دین

اما آیه چه می‌گوید: «فَلْهَذِهِ سَبِيلِي»^۱ به تمام مردم بگو که این راه من است؛ البته راهی که خدا در اختیار من قرار داده و مرا به آن راهنمایی کرده است. این راه چیست؟ آیه توضیح می‌دهد که این راه چیست: «أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ» راه این است که من همه شما را به سوی «الله» دعوت می‌کنم. «الله» یعنی چی؟ یعنی من شما را به وجود مقدسی دعوت می‌کنم که آراسته به تمام کمالات است و این کمالات هم در او بی‌نهایت است. من شما را به منبع علم، قدرت، مشیت، عزت و حکمت دعوت می‌کنم. شما را به آن وجود مقدسی دعوت می‌کنم که او را در دعای جوشن کبیر شناسانده‌ام. دعای جوشن کبیر نازل شده و شناسنامه پروردگار است. در واقع، خداوند در دعای جوشن کبیر بیان کرده که اینها اوصاف، اسما، جمال، جلال و کمالات من است. شما را به این وجود دعوت می‌کنم؛ دعوت به «الله» راه من است.

دعوت به الله، براساس بصیرت و روشنایی باطن

سپس در ادامه می‌فرماید: «عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» این در آیه شریفه خیلی مهم است! دعوتی که من به این راه می‌کنم، براساس بینش درست، روشنایی باطن، فراست و

آگاهی است. به بیان دیگر، در وجود من که شما را به این راه دعوت می‌کنم، ذره‌ای جهل وجود ندارد و وجود من روشنایی، نور و حقیقت محض است. برای همین هم معنا ندارد که نقص، کمبود، اشتباه و خطایی در دعوت من باشد.

اگر انسان در بعضی از آیات قرآن دقت واقعی بکند، مطالب زیادی گیر او می‌آید. «أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعِيَ» هم دعوت من بر مبنای بینایی، روشنایی، نور و بصیرت است و هم آنهایی که تابع من هستند. الآن یک میلیارد و نیم جمعیت ادعا دارند که ما تابع پیغمبر ﷺ هستیم؛ حدود پانصد میلیون شیعه و نزدیک یک میلیارد هم اهل سنت با مذاهب مختلفشان. آیا جمله «عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعِيَ»، یعنی این یک میلیارد و نیم جمعیت بر مبنای نور، بینش، بینایی، فراست و هوشمندی کامل به خدا دعوت می‌کنند؟

بصیرت تابعین پروردگار، به وزن بصیرت رسول خدا ﷺ

نفرات «وَمَنِ اتَّبَعَنِي» محدود است و کسانی هستند که بصیرتشان در دعوت به وزن بصیرت پیغمبر اسلام است؛ آنان دوازده جانشین حضرت و صدیقه کبری ﷺ است. شما اگر بخواهید بصیرت حضرت زهرا ﷺ را ببینید، به دو سخنرانی حضرت مراجعه کنید که در مسجد و خانه داشته است. من این دو سخنرانی را که حکیمی هفتاد و هشتاد سال در دویست صفحه توضیح داده بود، به نهصد صفحه تبدیل کردم و نام کتاب را «ملکه اسلام» گذاشتم. آدم وقتی خط به خط فرمایشات صدیقه کبری ﷺ را می‌خواند، بهتش می‌برد که این خانم هجده ساله یا حداکثر ۲۳-۲۴ ساله از چه اقیانوس بی‌پایان بصیرت و دانشی برخوردار بوده است!

پروردگار، پاک و منزّه از هر عیب و نقص

پروردگار در دنباله آیه به پیغمبر ﷺ می‌فرماید: «وَسُبْحَانَ اللَّهِ» بگو پروردگار من که شما را به او دعوت می‌کنم و این دعوت به الله، راه است، از هر عیب و نقص، خلأ و کمبودی پاک و منزّه است. «وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» من در اعتقاد به پروردگار ذره‌ای اشتباه ندارم. این آیه شریفه که دین راه است.

راه دین، نیازمند راهنما و هادی

وقتی پروردگار می‌گوید «أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي»، پس کسی باید ما را به این الله و خواسته‌های او راهنمایی کند. دعوت تنها که دردی را درمان نمی‌کند! من شما را به خدا دعوت می‌کنم، همین کافی است؟! چه بسا باید راهنمایی باشد که به ما بگوید خدا کیست، وظیفه ما درباره خدا چیست و نسبت به پروردگار چه تکالیفی داریم.

راه بدون راهنما گمراهی و ضلالت است. راه بدون راهنما، اگرچه اسمش دین باشد، تاریکی است. لذا وجود مبارک حضرت رضا (ع) در وقت خروجش از شهر نیشابور فرمودند: من از قول پدرانم، آنها از قول پیغمبر (ص) و پیغمبر (ص) از قول پروردگار نقل می‌کنم که خدا فرموده است: «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي» کلمه «لا إله إلا الله» یعنی توحید، قلعه من است. کسی که وارد این قلعه بشود، از عذاب دنیا و آخرت من در امان است.

آیا «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» یعنی لفظ «لا إله إلا الله»؟ آیا قلعه خدا همین حرف «لا»، «إله»، اسم «الله» و «إلا الله» است یا حقیقت دیگری است؟ اولاً ما باید به سراغ لغت برویم، بعد به سراغ خود قرآن برویم و ببینیم که منظور از کلمه چیست.

حقیقت معنایی «کلمه» در قرآن

منظور از کلمه در قرآن، حقیقت زنده است که من برای نمونه یک آیه‌اش را برایتان می‌خوانم: «إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ»^۱ گوش مریم (ع) در ایام جوانی برای شنیدن صدای فرشتگان باز شد. چرا باز شد؟ از بس که پاک، پاک‌دامن، عبد، دارای مقام عصمت، اهل دعا و قرب به خدا بود. تمام زمینه‌های باز شدن گوش در مریم (ع) آماده شد و صدای ملائکه را شنید: مریم! خداوند به کلمه‌ای از سوی خودش به تو مژده می‌دهد.

این کلمه چیست؟ لفظ است؟

۱. آل عمران: ۴۵.



«اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ» نام آن کلمه، مسیح و عیسی بن مریم علیه السلام است. «وَجِئَهَا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُفَرِّقِينَ» این کلمه آبرومند در دنیا و آخرت و از گروه مقربان بندگان خداست. به همین صراحت از آیه استفاده می‌شود که کلمه یعنی حقیقت زنده. همچنین در قرآن مجید داریم: «وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى»^۱ من آنها را به کلمه تقوا پایبند کردم؟ آیا این یعنی آنها را به «ت»، «قاف»، «واو» و «یاء» و ملزم کردم؟ آیا عباد خود را به کلمه تقوا آراستم؟ معنی آیه این است که روحیه خودنگهداری از گناهان را به آنها عطا کردم؛ یعنی یک واقعیت زنده، نفسی و وجودی. این معنای کلمه تقواست.

کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، قلعه امن پروردگار

شما در روایات خیلی مهمی هم که در کتاب‌های شیعه آمده است، می‌بینید که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» یعنی خود حضرت حق، نه اینکه حرف «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» یعنی خود حضرت حق که پیوند قلبی، اعتقادی، عملی و اخلاقی با وجود مقدس او، انسان را از همه خطرات دنیا و آخرت حفظ می‌کند. کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» به معنای قلعه و حصار خداست.

نقش انگشتی ابی عبدالله علیه السلام

وجود مبارک حضرت سیدالشهدا علیه السلام دو انگشت داشتند که روی یکی از انگشت‌هایشان، عبارت «إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ» خدا کارش را به نتیجه می‌رساند» نوشته شده بود و همیشه جلوی چشم ابی عبدالله علیه السلام بود. خدا به نتیجه‌رساننده هر کاری است که اراده می‌کند. خدا می‌تواند هر کاری را به نتیجه برساند، اما غیر از خدا نمی‌تواند؛ پس باید به او پیوند خورد که کارهایمان را به او واگذار بکنیم تا به نتیجه برساند. من وقتی در قم طلبه بودم (اوایل طلبگی بودم و مقدمات می‌خواندم)، گاهی از دوستانی که با هم به درس می‌رفتیم، می‌پرسیدیم حالا تو درس می‌خوانی، در هر حدی که بخوانی، بعد از عالم‌شدن، دلت می‌خواهد چه کاره بشوی؛

یکی می گفت می خواهم پیش نماز بشوم، یکی می گفت می خواهم آخوند یک شهر بشوم، یکی می گفت می خواهم منبری بشوم و یکی هم می گفت اگر بشود، مرجع تقلید بشوم. به من می گفتند تو می خواهی چه کاره بشوی، من همین نقش نگین ابی عبدالله علیه السلام را می گفتم؛ من برای اینکه چه کاره بشوم، تصمیمی ندارم و خودم را به پروردگار واگذار کرده ام. او کار را به نتیجه می رساند و همین هم شد. این مقدار اندک درسی که خوانده ام به نتیجه های مهمی رساند. من همیشه به حضرت حق می گویم: «اللَّهُمَّ مَا بِنَا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْكَ» خدایا! هرچه نعمت در اختیار ماست، از سوی توست؛ نه از کوشش، تصمیم و کار خودمان.

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» توشه ای برای لقای پروردگار

این یک نقش انگشتر ابی عبدالله علیه السلام بود، نقش دیگر انگشتر ابی عبدالله علیه السلام، «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» غُذَّةٌ لِلْقَاءِ اللَّهِ بود. به این دقت بفرمایید؛ خیلی مهم است! این یعنی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» توشه ای برای لقای پروردگار است. آیا لفظ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» سرمایه و توشه است یا اینکه اعتقاد به حضرت حق، توحید او و اینکه معبودی جز او شایسته پرستش نیست؟ این معنای «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است که راهنمای راه به ما نشان داده است. ما اگر به دنبال راهنمای واقعی راه نباشیم، در «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» هم گمراه می شویم، زمین می خوریم و بیچاره می شویم.

بهشت، پاداش پیوند قلبی با «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»

رسول خدا صلی الله علیه و آله در روایتی می فرمایند: «مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصًا دَخَلَ الْجَنَّةَ» هر کسی با «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» پیوند پاک و صافی بخورد، وارد بهشت می شود. پیوند پاک، یعنی معبود دیگری کنار خدا قرار ندهیم و خدایان قلابی، اربابان قدرت و ثروت را برای مطیع شدن انتخاب نکنیم. در واقع، با خدا پاک پاک باشیم و بگوییم فقط تو، فرهنگ تو، دستورات تو، فرستادگان تو و قرآن تو. «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» حقیقی و مصداقی را با غیر از خدا قاتی نکند.



بعد پیغمبر ﷺ در ادامه روایت می‌فرمایند که کار «مُخْلِصاً» چیست؛ اینکه انسان با خدا، دین، راه و خواسته‌های خدا رابطه پاک داشته باشد، نشانه‌اش این است: «و إِخْلَاصُهُ أَنْ يَحْجُزَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ» این توحید و فهمش از خدا، او را از هرچه خدا حرام کرده است، مانع بشود. وقتی کسی به او می‌گوید وضعت خوب نیست، یک روزنه پیدا کرده‌ام که ده‌میلیارد گیر تو می‌آید؛ این شخص سؤال می‌کند که از کجا و برای چه کسی است! بعد به او می‌گوید: من نان‌خور خدا هستم و نان‌خور شرک، کفر، اربابان زور و ثروت نیستم. به او می‌گوید به تو سخت می‌گذرد، می‌گوید کنار خدا سختی حالی‌ام نمی‌شود و با خدا خوش هستم. اصلاً جور دیگری می‌گوید:

ندانم که خوش یا که ناخوش کدام است خوش آن است بر من که او می‌پسندد
او پسندیده است که من با پول کمی زندگی بکنم، من خوش هستم؛ او پسندیده است که با پول زیاد حلال زندگی بکنم و حقم را از این پول برای داشتن یک خانه، یک مرکب، یک لباس، یک غذا و گرداندن زن و بچه بردارم، بقیه‌اش را هم با خودش معامله بکنم، من خوش هستم. این حرف اهل توحید است که در این جاده حرکت می‌کنند:

موحد چه در پای ریزی زرش چه شمشیر هندی نهی بر سرش
امید و هراسش نباشد ز کس بر این است بنیاد توحید و بس

حرفم تمام؛ دین راه است و راه هم راهنما می‌خواهد. خدا قبل از پیغمبر ﷺ، ۱۲۴ هزار راهنما برای دینش قرار داد و بعد از بعثت پیغمبر ﷺ هم، پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام را راهنمای دین قرار داد. انسان بدون این راهنمایان در همه‌چیز دین به اشتباه و گمراهی می‌افتد.

کلام آخر؛ بی‌تابی دختر در فراق پدر

بعضی از شما دختر دارید و بعضی‌هایتان هم دختر کوچک دارید. حالات دختر کوچک را می‌دانید و بهانه‌گیری دختر کوچک را دیده‌اید. وقتی دختر کوچک با یک دنیا عاطفه و محبت چیزی را بخواهد و آدم نتواند فراهم کند، چقدر دل آدم می‌سوزد و آشوب می‌شود!

حالا یک دختر سه ساله، نیمه شب در محله خراب شام که نه طاق و نه وسائل زندگی دارد، پدرش را می خواهد و هیچکس هم نمی تواند جوابش را بدهد. پدرش نیست! پدرش روز عاشورا قطعه قطعه شده است. این دختر گریه می کرد، بچه ها و خانم ها هم با او گریه می کردند. بالاخره این رسم عاطفی انسان است که وقتی بچه گریه می کند، آدم او را بغل می کند و در اتاق یا حیاط می چرخد.

این دختر سه ساله را هم خواهرش سکینه (ع) بغل گرفت و گرداند، دختر گفت بابا را می خواهم. زین العابدین (ع) او را بغل گرفت و گرداند، دختر گفت بابا را می خواهم. دختر کوچک گریه می کرد و مثل ابر بهار اشک می ریخت. رباب (ع)، مادر علی اصغر (ع) او را بغل گرفت، دختر گریه می کرد و می گفت بابا را می خواهم. ام کلثوم (ع) بغلش گرفت، نشد! زینب کبری (ع) بغلش گرفت، باز هم نشد!

بالاخره سر بریده پدرش را برایش آوردند؛ عجب بی رحم هایی، عجب ستمکارانی! بچه سه ساله باعاطفه را که با سر بریده آرام نمی کنند! سر را برداشت و به سینه گرفت، سه سؤال از سر بریده کرد که این سه سؤال بی جواب ماند:

«یا أبتاه! مَنْ ذَا الَّذِي أَيْتَمَنِي عَلَى صَغُرِ سَنِي» بابا! چه کسی من را در این سن یتیم کرد؟ در این سن که وقت یتیمی من نبود، تو هم که پیرمرد نودساله و صدساله نبودی. ابی عبدالله (ع) روز شهادت ۵۶ ساله بودند. سر پا بودند، پیرمرد نبودند. این سؤال بی جواب ماند!

«یا أبتاه! مَنْ ذَا الَّذِي خَضَبَكَ بِدِمَائِكَ» به من بگو که چه کسی محاسنت را به خونت خضاب کرد؟ مگر محاسن را با خون خضاب می کنند؟ این سؤال هم بی جواب ماند!

«یا أبتاه! مَنْ ذَا الَّذِي قَطَعَ وَرِيدِيكَ» بابا به من بگو که چه کسی سرت را از بدن جدا کرد؟



جلسه چهارم

سعادت انسان در گرو سفر

در راه دین

دین اسلام، راهی به سوی پروردگار عالم

اسلامی که نازل شده پروردگار است و همه پیامبران الهی و ائمه طاهرين علیهم السلام مبلغ آن بوده‌اند؛ این اسلام، راه و جاده‌ای به سوی پروردگار مهربان عالم، رحمت، مغفرت و رضوان الهی است. این راه مجموعه‌ای از مسائل اعتقادی، اخلاقی، عملی، حلال و حرام است. شما عزیزان می‌توانید مختصر این مجموعه را در آیه ۱۷۷ سوره بقره، آیات ۱۵۱-۱۵۲ سوره انعام، ده آیه اول سوره مبارکه مؤمنون، آیات پایانی سوره مبارکه فرقان و آیات پایانی سوره مبارکه معارج ببینید.

تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام از راه‌های ضد پروردگار

این مجموعه حقایق، راه خداست؛ ولی نکته بسیار مهم این است که خداوند مهربان راهش را از ابتدای شروع زندگی انسان روی کره زمین ارائه داد. به بیان دیگر، خداوند متعال حتی اولین مرد و زن آفریده شده را تهی‌دست از راهش قرار نداد؛ چون سعادت، نجات، کمال و رشد مرد و زن در گرو این است که مسافر این راه باشند. آن‌که مسافر این راه نیست، راهش راه ابلیس یا هوای نفس یا خواسته‌های نامشروع است. امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهج‌البلاغه» راه‌های غیر از راه خدا را به قاطر چموشی تشبیه کرده و فرموده‌اند: «وَ إِنَّ الْخَطَايَا خَيْلٌ شُمْسٌ» این قاطر چموش مرکب یا جاده زندگی هر کسی باشد، یعنی راه ابلیس، هوای نفس و خواسته‌های نامشروع، یا به فرموده قرآن، راه شکم و لذت‌ها؛ این



شتر چموش چه موقع آرام می‌گیرد و دیگر چموشی ندارد؟ امیرالمؤمنین (ع) می‌فرمایند: وقتی سوار خودش را تحویل دوزخ بدهد، آنجا دیگر چموشی ندارد. آنجا دیگر میدان و عرصه‌ای برای چموشی وجود ندارد.

امیرالمؤمنین (ع) درباره جهنم می‌فرمایند: «لَا يُفْلَكُ أَسِيرُهَا وَ لَا يَبْرَأُ ضَرِيرُهَا» کسی که دچار جهنم بشود، آزادی نخواهد داشت. آن که با آتش و عذاب دوزخ بیمار می‌شود، بیماری‌اش شفا و درمان ندارد. خدا در قرآن می‌فرماید: هر گاه جهنمی‌ها به خودشان فشار می‌آورند که از جهنم بیرون بیایند، ﴿أُعِيدُوا فِيهَا﴾^۱ در سرشان می‌زنند و به جهنم برمی‌گردانند. این همان مطلبی است که امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «لَا يُفْلَكُ أَسِيرُهَا وَ لَا يَبْرَأُ ضَرِيرُهَا».

سرنگونی در جهنم، عامل رها بودن و گمراهی در زندگی

حالا می‌خواهد زندگی با یک مرد یا زن شروع بشود. خدا اسم مرد را در قرآن آورده و روایات هم اسم زن را ذکر کرده‌اند؛ آدم و حوا. آیا مهربانی، لطف، رحمت و محبت خدا اجازه داد که این زن و شوهر رها باشند؟ آیا اجازه داد که به شکل و کیفیتی زندگی کنند که خودشان می‌خواهند؟ رحمت، لطف، احسان، جود، کرم و محبت و عشق خدا این اجازه را نداد که این مرد و زن به شکلی که دلشان می‌خواهد، زندگی کنند و در جهنم سرنگون بشوند. خدا در قرآن مجید می‌فرماید: ﴿وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ﴾^۲ من راضی به جهنم رفتن یک نفر نیستم. خداوند نمی‌خواهد این صنعت با عظمتش، این ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾^۳ و این ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَا هُمْ فِي الْبُرُودِ وَابْعَثْنَا فِيهِمُ الرِّسَالَاتِ وَفَضَّلْنَا هُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾^۴ هیزم جهنم بشود.

۱. حج: ۲۲.

۲. زمر: ۷.

۳. تین: ۴.

۴. اسراء: ۷۰.

خدا نمی‌خواهد و نمی‌شود هم به‌عهدهٔ پروردگار گذاشت و بگویی تو بخواه تا من به جهنم بروم! نه نمی‌خواهد! پس آنهایی که در قیامت به جهنم می‌روند، چطور به جهنم می‌روند؟ آنها به اختیار و انتخاب خودشان به جهنم می‌روند. در قرآن نیامده که یکی از دوزخیان هفت طبقهٔ دوزخ به پروردگار بگوید تو باعث جهنمی‌شدن من شدی. همهٔ آنها می‌گویند که ما خودمان سبب جهنمی‌شدن خودمان شده‌ایم. در جهنم عذاب می‌بینند که کارگردان‌های جهنم با جهنمی‌ها حرف می‌زنند و به آنها می‌گویند: شما وقتی در دنیا بودید، ﴿الْمُرْيَاتِكُ نُذِيرٌ﴾^۱ هیچ هشداردهنده‌ای برای شما نیامد که به شما بگوید عاقبت گمراهی، ضلالت، خودپرستی، صندلی‌پرستی، پول‌پرستی، شهوت‌پرستی، ریاست‌پرستی، علم‌پرستی و گناهان، آتش دوزخ است و این آتش هم ابدی است؟! همهٔ دوزخیان می‌گویند: بله، هشداردهنده آمد. به آنها می‌گویند: اگر ۱۲۴ هزار هشداردهنده، دوازده امام هشداردهنده و میلیون‌ها عالم واجد شرایط دلسوز هشداردهنده آمد، پس چرا به جهنم آمدید؟ پاسخ می‌دهند: ﴿لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ﴾^۲ اگر ما در حرف‌ها و هشدارهای آنها و عاقبت خودمان اندیشه می‌کردیم یا به حرف آنها گوش می‌دادیم و قبول می‌کردیم، «ما كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» الان دوزخی نبودیم.

ارزش‌گذاری پروردگار برای انسان

حالا شروع زندگی در کرهٔ زمین با یک مرد و زن است. خدا در سورهٔ بقره به این مرد و زن خطاب می‌کند و با آنها حرف می‌زند. خدای به این با عظمتی چقدر به ما انسان‌ها ارزش داده که حاضر شده از ابتدای زندگی با ما حرف بزند. حالا با ما امت اسلام که با قرآن حرف زده و این خیلی عجیب است! حرف‌های خدا را در قرآن شنیده‌اید؟ آنهایی که اهل گناه هستند، نشنیده‌اید؟ یقیناً شنیده‌اند که خدا در قرآن، سوره‌های بقره و آل عمران، ربا را حرام کرده است؛ جوان‌های گنهکار حرفه‌ای یقیناً شنیده‌اند که خدا زنا را حرام کرده

۱. ملک: ۸.

۲. ملک: ۱۰.

است؛ همه مردم یقیناً سخن خدا را در قرآن شنیده‌اند که خدا دروغ، تهمت، غیبت و حتی فحش دادن به دشمن را حرام کرده است.

اگر شنیده‌اند، پس چرا عمل نمی‌کنند؟ چون گرفتار نفس، اسکناس و شهوت هستند. تا وقتی که آزاد نشوند، به حرف خدا گوش نمی‌دهند. اینها باید آزاد بشوند تا حرف خدا را گوش بدهند. خدا خیلی به ما ارزش داده که با ما حرف زده است، وگرنه ما که یک‌ذره خاک هستیم؛ خاک کجا و پروردگار جامع همه صفات کمال، جلال و جمال کجا! به قول قدیمی‌ها، «أَيْنَ الثَّرَابِ وَ رَبِّ الْأَرْبابِ». خدایی که فوق هستی و کلیددار هستی است، میلیاردها میلیارد جماد، نبات، حیوان، انسان و عوالم را آفریده است، کجا و من خاک شصت‌هفتاد کیلویی کجا! اما به من ارزش داده که با من حرف زده است.

سرانجام حرکت در جاده‌های ضد پروردگار

خداوند به این زن و شوهر فرمود: ﴿فَلْتَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا﴾^۱ زندگی را روی زمین شروع کنید. «فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى» راه و جاده از سوی من برای شما می‌آید. این راه و جاده خدا همان است که آدرس آن را در ابتدای سخن دادم. مجموعه اعتقادات، اخلاقیات، اعمال و حلال و حرام که آن‌هم خدا می‌گوید از سوی من است؛ یعنی من به کسی اجازه نمی‌دهم که به اسم کمونیسم، بودائیسیم و کاپیتالیسم برای شما جاده‌سازی بکند. من اجازه نمی‌دهم که مارکس و لنین برای شما جاده بسازند. من اجازه نمی‌دهم که بعد از مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله، گوشه‌ای جمع بشوند و براساس هوای نفس، دینی برابر دین من درست بکنند و جاده بسازند. در ساختن این جاده، صاحب این جاده، امیرالمؤمنین علیه السلام را کنار بزنند.

حالا خودشان با کبر، غرور، بخل و حسد جاده‌سازی می‌کنند، شما گول نخورید، دست به دست این شیاطین ندهید و جاده آنها را جاده حق ندانید. ﴿وَأَنْ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ﴾^۲ فقط در راه من حرکت کنید و به سراغ جاده‌های دیگر نروید. «فَتَفَرَّقَ

۱. بقره: ۳۸.

۲. انعام: ۱۵۳.

بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ» روح، دین، اجتماع، قلب و عقلتان را متلاشی می‌کنند. از انسان بودنِ شما، یک حیوان شاخ‌دار، دُم‌دار و سُم‌دار درست می‌کند، اسلحه به دستش می‌دهد که انبیا را بکشد، ائمه را شهید کند و ۷۲ نفر را مظلومانه در کربلا قطعه‌قطعه کند. این نتیجه جاده سازندگان جاده‌های ضد پروردگار است.

شما حرکت در آن جاده‌ها را قبول نکنید! «فَأَمَّا يَا تَيْتَكُم مِّنِي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ»^۱ هر کسی در راه من حرکت کند، «فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ» نه دچار ترس منفی می‌شود و نه غصه منفی.

نیاز انسان به راهنمایان واقعی در جاده دین

آیا این راه و مجموعه‌ای که جاده را تشکیل می‌دهد، یعنی اعتقادات، اخلاق، اعمال و حلال و حرام، راهنما نمی‌خواهد؟ کسی نمی‌خواهد به ما بگوید این نماز، زکات، خمس، حق زن و شوهر، حق پدر و مادر بر فرزند، حق فرزند بر پدر و مادر یا قیامت که در این جاده وجود دارد، چگونه است؟! کسی نمی‌خواهد به ما بگوید بهشتی و جهنمی کیست؟! دیندار و بی‌دین کیست؟! اگر راهنما نباشد، نمی‌توان در این جاده حرکت کرد. به این خاطر، خدا برای این جاده راهنما قرار داده است. چقدر این آیه جالب است! گاهی این آیات قرآن اصلاً قلب را غرق لذت می‌کند. خدا در سوره انبیاء می‌فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»^۲ ما انبیا و ائمه را پیشوایانی قرار دادیم که به اجازه ما هدایت و راهنمایی کنند و بگویند خدا کیست؛ همچنین بگویند اعتقاد درست، عمل صالح، قیامت، اخلاقیات و حلال و حرام چیست. ما در زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌خوانیم که شما نماز را به ما یاد دادید؛ یعنی نمازهایی که غیر از شما یاد داده‌اند، نماز نیست. به بیان دیگر، نماز دست‌بسته نماز نیست؛ نمازی که وضویش کاملاً مخالف آیه ششم سوره مائده است، نماز نیست. خدا

۱. بقره: ۳۸.

۲. انبیاء: ۷۳.

فرموده که مسح به سر و دو تا پاست؛ اما اینها به جای مسح، تمام سر و گردن و هر دو پا را می‌شورند. آن نماز، نماز نیست! آن روزه، روزه نیست! آن حج، حج نیست! آن حلالی که آنها می‌گویند، حلال نیست!

فتاوی عجیب تربیت‌شدگان سقیفه

من درست می‌گویم و اغراق نمی‌کنم. بیست سال پیش در امارات (یکی از کشورهای خلیج فارس) به منبر می‌رفتم. امارات هفت‌هشت منطقه است. روزی در ماشین بودیم و از اتوبانی رد می‌شدیم. یک‌خردۀ ترافیک بود و ماشین آرام می‌رفت. ماشین روبه‌روی فروشگاه بزرگی (حالا سوپر یا سیتی‌سنتر می‌گویند) در ترافیک ماند. من دیدم که روی شیشهٔ این فروشگاه بزرگ نوشته است: «الخنزیر الحلال؛ خوک حلال». آقای که پشت فرمان بود، یک تاجر شیعه بود که مرا برای منبر دعوت کرده بود. به او گفتم: خدا که خوک را در قرآن مطلقاً حرام کرده و فرموده است: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ﴾^۱ گوشت خوک مطلقاً حرام است. چطور در این مملکت اسلامی تابلو دارد که «گوشت خوک حلال»؟! این رفیقم خندید. گفتم: چه کسانی این گوشت خوک حلال را می‌خورند؟ گفت: شیعه که نمی‌خورد؛ همین تربیت‌شدگان مکتب سقیفه می‌خورند. علمایشان هم فتوا داده‌اند که حلال است و می‌گویند: اگر یک خوک نر و ماده بچه بزایند، همان لحظه بچه‌اش را در جای خوب، درست و پاکیزه‌ای بیاورند، به او غذا بدهند و بهداشتش را رعایت بکنند. وقتی این بچه خوک بزرگ بشود، گوشتش حلال است. خود خلیفهٔ دوم فتوا دارد و در کتاب‌ها هم آمده است که می‌گوید: اگر یک‌خردۀ آب در عرق و شراب بریزی که خیلی تکانت ندهد، حلال است. آن حلالی که آنها می‌گویند، حلال اهل‌بیت (ع) و قرآن نیست؛ آن حرامی هم که آنها می‌گویند، حرام قرآن و اهل‌بیت (ع) نیست. راه راهنما می‌خواهد و اگر آدم دستش در دست



این راهنما نباشد، گوشتِ خوک و زناى با مانع را حلال می‌کند. حتى خیلی چیزها را هم مارک ضرورت به آن می‌زند و می‌گوید حلال است: «الضرورات تبيح المحظورات». اگر ادب منبر و حرم اجازه می‌داد، من بعضی از فتوهای آنها را نقل می‌کردم تا بدانید نظرشان راجع به حلال و حرام چیست. آدم بهت‌زده می‌شود!

راه راهنما می‌خواهد و خدا را شکر که ما را بعد از پیغمبر ﷺ، به دوازده امام هدایت کرد. خدا را شکر که ما را به راهنمایان واقعی، ائمه طاهرين ﷺ هدایت کرد.

کلام آخر؛ شب جمعه، شب خدا و ابی‌عبدالله ﷺ

امشب شب جمعه است. ایام ولادت و زیارت امام هشتم است. اینجا هم خانه خدا و حرم دختر موسی بن جعفر ﷺ است. شب زیارتی وجود مبارک حضرت ابی‌عبدالله الحسین ﷺ است که امام صادق ﷺ می‌فرمایند: هر شب هفتاد هزار فرشته به زیارت ابی‌عبدالله ﷺ می‌آیند و برمی‌گردند؛ دیگر تا قیامت هم نوبتشان نمی‌شود. این شب چنین شبی است!

«فَبِعِزَّتِكَ يَا سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ أَفْسِمُ صَادِقًا، لَئِنْ تَرَكْتَنِي نَاطِقًا، لِأُضِحَّ إِلَيْكَ بَيْنَ أَهْلِهَا ضَجِيجَ الْأَمَلِينَ وَ لِأُضْرَحَنَّ إِلَيْكَ صُرَاخَ الْمُسْتَضْرَحِينَ وَ لِأُبْكِيَنَّ عَلَيْكَ بُكَاءَ الْفَاقِدِينَ وَ لِأُنَادِيَنَّكَ أَنْ كُنْتَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ، يَا غَايَةَ آمَالِ الْعَارِفِينَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ، يَا حَبِيبَ قُلُوبِ الصَّادِقِينَ وَ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ».

شمشیر شکسته‌ها، نیزه شکسته‌ها، سنگ‌ها و چوب‌ها را کنار زد، زیر بغل بدن قطعه قطعه را گرفت و روی دامن گذاشت. با سوز دل گفت:

کسی گل را به چشم تر نبوسید	کسی گل را ز من بهتر نبوسید
کسی چون من گلش نشکفت در خون	کسی چون من گل پرپر نبوسید
کسی غیر از من و دل در آن دشت	به تنهایی تن بی‌سر نبوسید
به عزم بوسه لعل لب نهادم	به آنجایی که پیغمبر نبوسید

جلسہ پنجم

جنت اللہ باطلوع و تحقیق

مقدمه: بحث

بخشی از آیات قرآن کریم، تقریباً در سی جزء کتاب خدا، دو مطلب را مطرح می‌کند که اگر انسان هر دو را نداشته باشد، کافر است؛ اگر یکی را داشته باشد و یکی را نداشته باشد، یقیناً به سعادت، نجات، خوشبختی، رضایت‌الله و جنت‌الله نمی‌رسد. این دو حقیقت، یکی ریشه و مایه است و دومی هم طلوع و تجلی آن ریشه و مایه است. البته اگر مایه ضعیف و ناتوان باشد، جایی برای طلوع و تجلی حقیقت دوم نمی‌ماند.

ایمان و باور، ریشه دین

مطلب اول، ایمان است؛ ایمان و باور نسبت به چه چیزی؟ قرآن مجید پنج حقیقت را مطرح می‌کند که انسان خواهان خیر دنیا و آخرت، باید این پنج حقیقت را باور داشته باشند. این پنج حقیقت هم کسبی است و از آیات قرآن استفاده می‌شود که یا باید عالم به این پنج حقیقت شد یا به عالمی گوش سپرده بشود که به این پنج حقیقت آگاه است.

امر قرآن به حرکت در راه کسب پنج حقیقت

قرآن مجید هم کل ملت اسلام را ملزم به این نمی‌کند که پنج سال، ده سال یا بیست سال درس بخوانند و با کمک علم به این پنج حقیقت دانا بشوند. این امر برای هشتادمیلیون جمعیت این مملکت میسر نیست. قرآن مجید می‌گوید: گروهی بفهمند و یاد

بگیرند، عالم بشوند و این حقایق را بفهمند؛ سپس بین مردم برگردند و گوشه تنهایی و غربت نمانند. گفتن جملاتی مانند «حوصله ندارم»، «علاقه‌ای به مردم ندارم»، «به درد نمی‌خورد» و «روزگار مناسبی نیست»، عذرهای شیطانی است و یقیناً خداوند هم در روز قیامت قبول نخواهد کرد. یک‌جا ماندن و کاری نکردن آدم را می‌پوساند و از انجام تکالیف الهی بازمی‌دارد.

ارزش حرکت در راه فهم دین

آدم باید حرکت کند؛ یک حرکت این است: «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ»^۱ دین را بشناسم که اعتقاد و عمل است. این یک حرکت که از شهرم به قم، مشهد، نجف و دیگر مراکز دارای حوزه اهل‌بیتی بیایم و بفهمم. این خیلی مهم است! «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» نه اینکه الفاظ یک کتاب را بفهمم، بلکه کتاب‌ها را خیلی خوب بخوانم که وسیله‌ای برای فهم دین بشود. خود این حرکت، عبادت بزرگی است و پاداش این عبادت در روایاتمان، به‌ویژه در باب علم جلد اول کتاب بسیار باارزش «اصول کافی» بیان شده است. یک روایتش این است: کسی که برای علم (علم دین، درک و فهم دین) حرکت می‌کند، وارد مجلس فهم دین می‌شود و به استاد گوش می‌دهد که دین را بفهمد؛ خداوند متعال به تمام موجودات زنده فرمان می‌دهد که برای او استغفار کنند.

نامحدود بودن قدرت و خزانه پروردگار

تعجب نکنید! قدرت خدا محدود نیست، خزانه پروردگار هم محدود نیست. اگر انسان فکر کند که قدرت و خزانه خدا تا حدی است، خدا را نشناخته و آنچه در ذهنش هست، خدا نیست. به قول حضرت باقر (ع)، ساخت خودش است. پروردگار عالم، هم قدرتش و هم خزانه‌اش بی‌نهایت است. چند میلیارد سال است که خدا کره زمین را آفریده است؛ البته ما از کرات دیگر خبر نداریم. این‌طور که دانشمندان (من هنوز عدد جدیدی در کتاب‌های علمی

ندیده‌ام؛ دنبال هم می‌کنم) با ابزارهای علمی خودشان سنجیده‌اند، می‌گویند: فقط کره زمین در این گوشه جهان، چهارمیلیارد و پانصد میلیون سال قبل به‌وجود آمده است. از زمانی هم که به‌وجود آمده، طبق گفته امیرالمؤمنین (علیه السلام) که بالاتر از همه عالمان جهان هستند، آب در کره زمین بوده است. خطبه اول «نهج‌البلاغه» را ببینید. هر کجا هم که آب بوده، پروردگار عالم موجود زنده داشته است. ریشه تمام موجودات زنده از آب است. خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ﴾^۱ ریشه و ذات هر زنده‌ای از آب است. شما فکر کن لحظه اول چهارمیلیارد و پانصد میلیون سال که کره زمین کامل شده، یک موجود زنده داشته است؛ ولی شمار موجودات زنده تا الآن برای هیچ دانشگاه، دستگاه علمی و ابزار دانشی معلوم نیست. چندمیلیارد انواع حیوانات، چقدر جن و انس، چقدر گیاه و درخت نیازمند تغذیه و چند میلیارد میلیارد میکروب و ویروس که همه‌شان غذاخور هستند، در این چهارمیلیارد و پانصد میلیون سال روی زمین به‌وجود آمده‌اند. آیا تاکنون از خزانه خدا که اینها را غذا می‌دهد، کم شده است؟ این خزانه کجاست؟ در دعای افتتاح می‌خوانیم: «الَّذِي لَا تَنْقُصُ خَزَائِنُهُ» ای وجود مقدسی که خزانه‌های تو کم نمی‌شود. هرچه از روی این خزانه برمی‌داری و خرج محتاجان به خوراک از میان زندگی می‌کنی، باز هم دست نخورده است. اگر دست خورده بود که کم می‌آمد و خداوند مرگ صد نوع موجود زنده را می‌رساند و می‌گفت دیگر ندارم که به شما غذا بدهم؛ یا کاری می‌کرد که انسان‌ها ۲۴ ساعته دو سیر غذا بخورند و می‌گفت دیگر نمی‌توانم اداره‌تان کنم. درحالی که هم قدرت او بی‌نهایت است و هم خزانه کم نمی‌شود.

شهادت اعضای بدن مجرمین حرفه‌ای در قیامت

این مقدمه را برایتان گفتم که بعضی از روایات اهل بیت (علیهم السلام) برایتان تعجب‌آور نباشد. البته قبل از گفتن روایت، به این آیه عنایت کنید که پروردگار می‌فرماید: ﴿شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ

۱. انبیاء: ۳۰.

وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ^۱ پوست، گوش و چشم گنهکاران و مجرمین حرفه‌ای در روز قیامت و کنار دوزخ، بر ضد مجرمین نسبت به جرم‌هایشان شهادت می‌دهند. «عَلَى» در آیه شریفه به معنای «بر ضد آنها» است. این آیه در قرآن هست؛ قرآن که حق است و شک در قرآن هم کفر است. «شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ» پوست، گوش و چشم مجرمین حرفه‌ای ضد آنها شهادت می‌دهد.

بعد این مجرمین با عصبانیت به پوست، گوش و چشم خودشان می‌گویند: ﴿لَا شَهِدَ لَنَا عَلَيْنَا﴾^۲ برای چه بر ضد ما نسبت به گناهان گواهی دادید؟ حالی‌تان نیست که اگر الآن ما را به جهنم ببرند، جناب پوست، جناب گوش و جناب چشم، تو هم می‌سوزی. چرا بر ضد ما گواهی دادی؟ آیه شریفه جای تأویل ندارد. تأویل این‌گونه آیات برای روشن‌فکرهای غرب‌زده است که یک‌خرد مسلمان هستند؛ اما برای مؤمن جای تأویل ندارد. بعضی از این روشن‌فکرها نوشته‌اند: گوش چشم و پوست، وضعی دارند که وضعشان گویای این است که صاحب ما مجرم بوده است. بعد مثل می‌زنند و می‌گویند: وقتی مریض به دکتر می‌رود، دکتر می‌گوید زبانت را ببینم. بعد از دیدن زبان، می‌گوید زبانت سنگین است، معلوم می‌شود که حالت خوب نیست. می‌گویند گفته زبان همین سنگینی‌اش است. زردی چشم و رنگ پوست به دکتر می‌گوید که این آدم سالم نیست. این آیات حرف‌زدن دست و پا، چشم، گوش و پوست هم همین‌طور است؛ درحالی‌که اشتباه می‌کنند و همین‌طور نیست.

وقتی گنهکاران می‌گویند چرا بر ضد ما شهادت دادید که ما این گناهان کبیره را با چشم، گوش و پوستمان تا آخر عمر انجام داده‌ایم؛ هر سه با زبان گویا، یعنی با صدا به صاحبشان می‌گویند: «أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ» خدایی که هر چیزی را به صدا درمی‌آورد، ما را به صدا درآورد. اگر شکل و قیافه، حالت پوست، چشم و گوش به خدا نشان می‌دهد که صاحب ما بدکار بوده، دیگر نیازی نداشت که مردم به این سه بگویند چرا بر ضد ما



شهادت دادید و اینها هم بگویند خدا ما را به صدا درآورد. قیافه پوست، چشم و گوش در سکوت کامل نشان می‌دهد که اینها مجرم هستند. لذا آیه قابل تأویل روشن فکری نیست! ای کاش، مسائل روشن فکری به قرآن کشیده نشود.

به این آیه عنایت کردید؟ قدرت بی‌نهایت خدا را دانستید و شنیدید که هیچ چیزی از خزانه خدا کم نمی‌شود، با اینکه چهارمیلیارد و پانصدمیلیون سال است موجودات زمین را تغذیه می‌کند؟ حالا روایت را بشنوید. این قول پیغمبر ﷺ است و حدیث هم سند دارد. جای حدیث در جلد اول کتاب «اصول کافی»، باب علم است.

ثواب عظیم شرکت در جلسات فهم دین

پیغمبر ﷺ می‌فرمایند: کسی که به دنبال فهم دین است و به جلسه‌ای می‌رود؛ حالا یا برای اینکه عالم بشود (همه هم نمی‌توانند درس بخوانند) یا اینکه گوش بدهند و در حد نیازشان عالم بشوند. این دسته از افراد می‌روند که ببینند چه چیزی حرام است و چه چیزی حلال، کدام اخلاق خوب و کدام بد است. اینها نمی‌خواهند طلبه بشوند، بلکه جلسه‌ای برپاست و یک معلم دینی را دعوت کرده‌اند که برای مردم از دین بگوید و مردم هم دین را بفهمند. حالا یا طلبه است و می‌رود که عالم بشود؛ یا کاسب، تاجر، بنا، گچ‌کار، برق‌کار و مهندس است، می‌رود که در حد نیاز کارش عالم به دین بشود. نیم‌ساعت یا یک ساعت می‌نشیند و برای عالم‌شدن و فهم دین گوش می‌دهد یا گوش می‌دهد که برود و ده روز دیگر دوباره در یک جلسه دینی شرکت کند. یادتان باشد که خدا قدرت بی‌نهایت است و هرچه خرج کند، هیچ چیزی از خزانه‌اش کم نمی‌شود؛ یادتان هم باشد که پروردگار پوست و چشم و گوش را در قیامت به صدا درمی‌آورد. خدا به تمام پرندگان جو (نه فقط پرندگان قم، نجف و مشهد که جلسه فهم دین در آنهاست) و تمام ماهیان دریا دستور می‌دهد که میرزا محمد، میرزا تقی، میرزا حسن و میرزا حسین، یا طلبه است و برای فهم دین به جلسه علم رفته، یا کاسب است و برای فهم دین پای درس عالم دین رفته است. کل شما برای این آدم استغفار کنید؛ یعنی دهانتان را باز کنید و به من بگویید: خدایا! این میرزا

حسن و میرزا تقی که برای فهم دین به جلسه درس یا جلسه منبر رفته‌اند، مورد آموزش قرار بده.

شما فکر کنید میلیاردها پرنده و میلیاردها ماهی طلب مغفرت بکنند که خود خدا دستور می‌دهد، گوش به حرفشان نمی‌دهد؟ تک‌تک شما مرد و زن که الآن اینجا نشسته‌اید و مسائل دین (حلال و حرام دین، قرآن و روایت) را یاد می‌گیرید، شک نکنید که همین الآن تمام پرندگان هوا و ماهیان دریا برای ما از خدا آموزش می‌خواهند. وقتی از جا بلند شویم، دیگر گناهی در پرونده‌مان نمی‌ماند. البته غیر از پولی که بدهکار هستیم و نمی‌خواهیم بدهیم؛ نه پولی که به گردن ماست، یک ماه دیگر وقتش است و قصد دادن آن را هم داریم. تمام گناهانمان بخشیده می‌شود، غیر از دینی که به مردم داریم و قصد دادن هم نداریم؛ اما اگر دینی به عهده ماست و قصدمان هم دادن بدهی‌مان است، ولی هنوز وقتش نیامده یا وقتش آمده است و نمی‌توانیم بپردازیم، به طلبکار می‌گوییم به ما مهلت بده و او هم مهلت می‌دهد یا می‌گوید پول مرا بده و من نمی‌توانم بدهم. الآن گناهی بر من نیست.

شما ببینید ارزش این جلسات و جلساتی که در حوزه‌های علمیه تشکیل می‌شود، چقدر است! برادران و خواهران، اگر ما کمتر پای منبرهای خوب برویم، ببینید چه فایده عظیمی از دست ما می‌رود! شما شرکت در مجلس دین را برای خودتان یک مسئولیت و جزء کارهایتان قرار بدهید؛ نه اینکه بگویی امشب یا امروز حالش را ندارم، روز و شب بیست‌ویکم ماه رمضان یا روز عاشورا می‌روم. این جوری سر خودتان را کلاه نگذارید، خیلی حیف است! باور کنید من اگر کارم خیلی زیاد نبود، دوست داشتم پای منبرهای به‌دردخور به‌عنوان مستمع شرکت کنم؛ چون پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله این قدر ثواب برای آن بیان کرده‌اند.

ایمان و عمل، در راستای یکدیگر

گفتیم که دو مطلب در سی جزء قرآن مطرح است که یکی ایمان، یکی هم اعتقاد است. ایمان به چه چیزی؟ این در یک آیه پشت‌سر هم آمده است: ایمان به خدا (باور کردن خدا)، قیامت، فرشتگان، انبیاء، قرآن و کتاب. این باور هم کسبی است؛ یعنی یا باید بیست سال

درس طلبگی بخوانم تا این باور برایم بیاید یا باید در مجالسی بروم که معلم هنرمند دلایل خیلی ساده و آسان برایم می‌آورد. بعد من حس می‌کنم که خدا، قیامت، ملائکه، پیغمبران و کتاب را باور دارم و شکی هم ندارم.

وقتی این سرمایه در قلب آماده شد، حالا باید به سراغ مطلب دوم رفت؛ عمل به خواسته‌های خدا، عمل براساس باورداشتن قیامت، عمل براساس باورداشتن فرشتگانی که همه‌چیز را پای من می‌نویسند، عمل براساس نبوت انبیا و قرآن مجید. حالا اگر عمل باشد و ایمان نباشد، پروردگار برای این عمل بی‌ایمان یک جو ارزش قائل نشده است. اگر ایمان باشد و عمل نباشد، برای آن ایمان هم ارزش قائل نشده است. من پنج‌شش دقیقه درباره ایمانی برایتان بگویم که به درد صاحبش نخورد، نمی‌خورد و نخواهد خورد!

سرانجام تلخ ابلیس، نتیجه ایمان بدون عمل

همه ما ابلیس را می‌شناسیم که مدام لعنتش می‌کنیم و در برنامه‌های مختلف می‌گوییم «بر شیطان لعنت»؛ یعنی همین ابلیس و عواملش. خدا هم او را لعنت کرده و فرموده است: ﴿وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ﴾^۱؛ انبیا هم او را لعنت کرده‌اند. ابلیس خدا، انبیا و قیامت را باور داشت که دلیلش در قرآن مجید است. وقتی در مسئله آدم علیه السلام درگیر شد و رجیم شد، گفت: ﴿فَعِزَّتِكَ لَا تُؤَيِّدُهُمْ أَجْمَعِينَ﴾^۲ به توانمندی غیرقابل شکست، من مردم را گمراه می‌کنم. خدا را باور داشت که به عزت خدا قسم خورد. انبیا را باور داشت که گفت: ﴿إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ﴾^۳ زور من فقط به مخلصین نمی‌رسد. مخلصین در قرآن چه کسانی هستند؟ انبیا از مخلصین‌اند. قیامت را هم باور داشت که به پروردگار گفت: مرگ من را زود نرسان، ﴿أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾^۴.

۱. ص: ۷۸.

۲. ص: ۸۲.

۳. ص: ۸۳.

۴. اعراف: ۱۴.

اما پروردگار در بحثی که با شیطان داشت، قسم خورد و فرمود: ﴿لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَتَّبَعُكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ﴾^۱ روز قیامت، تمام جهنم را از تو و پیروانت پر می‌کنم.

ابلیس به جهنم می‌رود، با همان ایمانی که به خدا، انبیا و قیامت دارد؛ پس ایمان بدون عمل ارزش ندارد. وقتی خدا به تو می‌گوید سجده کن، شانه بالا می‌اندازی، سینه‌سپر می‌کنی و می‌گویی نه! این ایمانت بی‌ارزش است. وقتی عمل می‌کنی و ده میلیارد برای ساخت بیمارستان می‌دهی یا سی میلیارد برای ساخت خانه به پنجاه تا مستحق می‌دهی؛ ولی خدا و قیامت را باور نداری، پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گویند: کل این عملت را در قیامت روی دوش می‌گذارند و تو را به جهنم می‌اندازند.

کلام آخر؛ مصائب کربلا از زبان امام زمان علیه السلام

از زبان امام زمان علیه السلام روضه بخوانم، البته مقداری مختصر. شب بیست و یکم حتماً شنیدید که من مفضل این مصیبت را از قول وجود مبارک امام زمان علیه السلام قبل از قرآن به سرگرفتن خواندم. خیلی سوزناک است! من همان شب بیست و یکم هم طاقت نداشتم که حرف‌های امام زمان علیه السلام را ادامه بدهم؛ جانم به لب می‌رسید و نفس گیر شده بودم.

ذوالجناح برگشت. صدای ذوالجناح عوض شده بود و طبیعی نبود. ذوالجناح پا به زمین می‌کوبید و سر به زمین می‌زد. تا حالا این کارها را نکرده بود. به امر ابی‌عبدالله علیه السلام، ۸۴ زن و بچه در خیمه بودند و بیرون نمی‌آمدند که شاهد شهادتش باشند. اما این را هم قبول بکنید که اضطراب، هیجان و افکار گُشوده با آدم چه کار می‌کند! سکینه کبری علیه السلام اسب را از لای درز خیمه دید که صدا می‌کند و صدایش طبیعی نیست؛ دید سر و پا به زمین می‌کوبد، زین اسب واژگون شده و خون از یال اسب می‌چکد. فقط سیزده سال دارد و بی‌طاقت است؛ چادر خیمه را کنار زد و دوید، چنان فریاد زد که ۸۴ زن و بچه بیرون ریختند. امام زمان علیه السلام می‌گویند: این زن و بچه وقتی قیافه اسب را دیدند که اشک از

چشمش می‌ریزد، زینش برگشته و از یالش خون می‌چکد (اینجا حرف امام زمان جگرسوز است)، «ناشِرَاتِ الشُّعُورِ عَلَى الْخُدُودِ لَاطِمَاتٌ» موهایشان را زیر چادر پخش کردند و با دست به صورت‌هایشان لطمه زدند. هر ۸۴ تا با پای برهنه و فریاد زنان به طرف میدان کربلا آمدند. امام زمان علیه السلام وقتی به دنیا آمده‌اند، این مسائل را دیده‌اند. حضرت می‌گویند: وقتی در میدان رسیدند، دیدند که «وَالشَّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِهِ» شمر با آن هیكل سنگینش روی سینه‌ پر از زخم، بدن مجروح، شکم گرسنه و لب تشنه نشسته، خنجرش را کشیده و محاسن ابی‌عبدالله علیه السلام را به دست گرفته است.

جلسہ ششم

قرآن و اہل بیت، پیکرہ

دین پروردگار

دین خدا، ضامن خیر دنیا و آخرت

دین خدا که ضامن خیر دنیا و آخرت است و بدون شک سعادت هر مرد و زنی را تأمین می‌کند، پروردگار نیز اعلام فرموده که «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ»^۱ هر کسی غیر از این دین را انتخاب و دنبال کند، از او پذیرفته نخواهد شد. علاوه بر این، «وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» در روز قیامت می‌بیند و درک می‌کند که تمام سرمایه‌های عمر، عقل، قلب، جان و عمل خودش را با انتخاب غیر از اسلام تباه کرده و بر باد داده است. در واقع، هر کاری هم که با قبول دین دیگری غیر از اسلام انجام داده است، پذیرفته نخواهد شد و سودی برای او نخواهد داشت.

خود انسان، آتش گیره و هیزم جهنم

روز قیامت، تنها چیزی که از همه سرمایه‌های او باقی می‌ماند، یک بدن است که این بدن هم پروردگار می‌فرماید: «فَكَانُوا لِلْجَهَنَّمَ حَطَبًا»^۲ هیزم دوزخ است. این آیه نکته عجیبی دارد؛ آتش دوزخ از نفت و بنزین و گاز و مواد آتش‌زا نیست، بلکه آتش دوزخ، خود انسان است. غیر از این آیه که می‌فرماید اینان آتش دوزخ هستند، در سوره بقره هم می‌فرماید:

۱. آل عمران: ۸۵.

۲. جن: ۱۵.

﴿فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ﴾^۱ ای مردم، خود را از آتشی حفظ کنید که آتش گیره و هیزم آن، خود انسان ها هستند. آنهایی هیزم جهنم هستند که در دنیا غیر از اسلام خدا را پذیرفته اند و دیوانه وار به سراغ این مکتب و آن مکتب رفته اند. اسلام خدا هم عبارت است از قرآن و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله. این گفته عالمان شیعه نیست، بلکه این گفتار قرآن است.

دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله به ولایت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چرا ۲۳ سال از سیزده سالگی امیرالمؤمنین علیه السلام در مکه به مردم اصرار کردند که وزیر، خلیفه، جانشین، وفاکننده به پیمان و اداکننده دین من، علی بن ابی طالب علیه السلام است! این فقط برای روز غدیر نبود؛ روز غدیر که دو ماه به درگذشت پیغمبر صلی الله علیه و آله مانده بود. من روایات مربوط به این دعوت را یک جا جمع کرده ام. غیرشیعه، عالمان معروف و بزرگ و قابل توجه اهل سنت (حنفی، شافعی، مالکی و حنبلی)، حدود ۸۵ روایت با سند در معتبرترین کتاب های خودشان نقل کرده اند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند: «أَنْتَ خَلِيفَتِي فِي كُلِّ مَوْءِنٍ مِنْ بَعْدِي» یا به مردم فرمودند: «علی خلیفه بعد از من است»؛ یعنی علی را دوم، سوم یا چهارم قرار ندهیم، این خلاف خدا و من است. حضرت ۲۳ سال فرمودند که علی جانشین بعد از من است و با مردن من، فاصله ای بین من و علی در جانشینی وجود ندارد. اگر بین من و علی جانشینی عَلم بکنید، خلاف دین من، خلاف وحی خدا و خلاف همه انبیا و آسمانیان است.

اولی الامر، هم شأن خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله

علاوه بر امیرالمؤمنین علیه السلام، خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید: ﴿وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۲ خدا و پیغمبر و همچنین آنهایی که مالک فرمان هستند، باید مورد اطاعت قرار بگیرند. چه کسی

۱. بقره: ۲۴.

۲. نساء: ۵۹.

مالک فرمان است؟ اگر همه امت مالک فرمان باشند، معنا ندارد که خدا بگوید «وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، می گفت تک تک شما مالک فرمان هستید و هر دستور و فرمانی دارید، در امت بیاورید؛ هر کدام از شما هر چه بگویید، درست است. این گونه که آشوب عجیب و غریبی در امت ایجاد می شد! یکی در بین مردم می گفت که من ربا را حلال کردم، چون من هم اولی الامر هستم؛ من دزدی را حلال کردم، چون من هم اولی الامر هستم. اولی الامر اولاً تعدادشان از جانب پروردگار بنا به روایات فراوان، معین است؛ دوم اینکه، اطاعت از آنها واجب و نافرمانی از آنها باعث دوزخ است.

حالا اگر بعد از مرگ پیغمبر ﷺ، کسی از ابوعبیده جراح، سعد بن وقاص، خالد بن ولید و رهبران خالد بن ولید (آن سه نفر) اطاعت نمی کرد، آیا دوزخی بود؟ به چه دلیل؟ اگر من از غیر اولی الامر تعیین شده خدا اطاعت کنم، دوزخی هستم؟ این دلیل قرآنی و از سنت پیغمبر ﷺ می خواهد، دلیلش کجاست؟ هوایی که نمی توان حرف زد! اگر حرف هم می زنید، با دلیل بزنید که عقل عاقلان، انصاف منصفان، عدالت عدالت پیشگان و خرد خردمندان باور بکند.

ما نمی توانیم بگوییم کل امت اولی الامر هستند! خود قرآن می گوید «وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» اولی الامر از شما ملت است، نه اینکه همه شما ملت اولی الامر هستید. اولی الامری که بعد از خدا و پیغمبر ﷺ از نظر مقام و شأن قرار دارند. شأن چه کسی بعد از خدا و پیغمبر ﷺ، شأن خدا و پیغمبر ﷺ است؟ اگر آن که دیگران می گویند، باید گفت شأن تک تک امت، شأن خدا و پیغمبر ﷺ است، اطاعت همه از همدیگر واجب است و نافرمانی همه از هم حرام. خدا چنین دینی ندارد!

پیغمبری از شئون ولایت خداوند

همچنین در آیه دیگری می فرماید: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ»^۱ به ما طلبه ها یاد داده اند که «إِنَّمَا» یعنی آنچه که بعد از «إِنَّمَا» قرار داده، همین است و دومی ندارد. «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» یعنی

آن که می‌تواند به شما امر و نهی کند، بر شما ولایت دارد و سرپرست شماست، خداست. خدا حق ولایت دارد؛ چون ما را آفریده، به ما روزی می‌دهد، آسمان و زمین را در اختیار ما قرار داده، به ما حیات داده است و مرگ را به دنبال ما می‌فرستد. خدا حق ولایت دارد که دین را برای ما مقرر می‌کند. این از حق ولایت تشریعی خداوند است. این معنی ولایت است. خدا براساس ولایتش، ۱۲۴ هزار پیغمبر را مبعوث کرده است تا مردم را به بهشت راهنمایی کنند و از جهنم مانع بشوند. انبیا زحمت و باری برای مردم ندارند و از مردم یک قرآن درخواست پاداش و پول برای نبوتشان نکردند. این ولایت خدا بوده که انبیا را مبعوث کرده است. این ولایت خدا بوده که پیغمبر اکرم (ص) را برای هدایت مردم انتخاب کرده است. پیغمبری از شئون ولایت خداست. خدا ولی شماست و خدای ولی شما پیغمبرش را هم ولی شما قرار داده است. چرا؟ چون عالم‌تر، به راه بیناتر و به حقایق آگاه‌تر از همه شماست.

علم پیغمبر (ص) نسبت به حقایق الهی

خداوند می‌فرماید: من این آگاهی و علم را به او داده‌ام. وقتی روز بیست و هفتم رجب، جبرئیل را برای اولین بار با چشم الهی، مبارک و نورانی دید و جبرئیل به او گفت «إقرأ»، به جبرئیل گفت: چه چیزی بخوانم؟ من تا حالا خواننده نبوده‌ام، چون اجازه نداشته‌ام. الآن که تو می‌گویی «إقرأ»، چه بخوانم؟ علوم اولین و آخرین را برایت بخوانم؟ حقایق ملک و ملکوت را بخوانم؟ مسائل غیب و شهود را بخوانم؟ علوم مربوط به خلقت موجودات را بخوانم؟ پیغمبر (ص) همه اینها را بلد بود. به چه دلیل؟

به دلیل روایاتی که از وجود مقدس او نوشته‌اند. شما قوانین پیغمبر (ص) را در مسئله جهاد نگاه بکنید؛ فکر می‌کنید که ایشان در بالاترین دانشگاه‌های جنگ جهان درس خوانده‌اند. شما نظر حضرت را راجع به گیاهان در روایات ببینید؛ انگار ایشان در مهم‌ترین دانشگاه‌های گیاه‌شناسی امروز درس خوانده بودند. شما نظر ایشان را درباره آسمان‌ها، ماه، خورشید، ستارگان و دریاها ببینید؛ انگار این دانش را پشت تلسکوپ‌های مهم جهان به‌دست آورده بودند.

جبرئیل گفت: آنها را نمی‌خواهد برایم بخوانی؛ «**اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ**»^۱ فعلاً توحید را بخوان و از خدایی بگو که آفرید. «**خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ**»^۲ از خدایی بخوان که این انسان‌ها را از اسپرم آفرید. عرب‌ها به آن می‌گفتند عَلَقٌ، اروپایی‌ها می‌گویند اسپرم. البته در سوره‌های بعدی مکه، جبرئیل آیه آورد و گفت: از خدایی حرف بزن که انسان را از ترکیب عَلَقِ مرد و نطفه زن با همدیگر آفرید.

این پیغمبر ولی شماس است. او می‌داند چگونه شما را به بهشت برساند و از دوزخ نگاه بدارد. او می‌داند چه دستوراتی به شما بدهد که شما تا آخر عمرتان زن و شوهر بمانید و کارتان به طلاق نکشد؛ البته اگر به حرفش گوش بدهید. او می‌داند به شما چه بگوید و چگونه بچه تربیت کنید که فرزندان عبدالله بشود. او می‌داند که به شما چه بگوید و چه کار کنید که عقل پخته پیدا کنید. چنین وجود مقدسی، ولی انسان است. آیا فقط خدا و رسولش ولی شماس است؟

نیاز انسان به ولایت اهل بیت علیهم‌السلام

قرآن می‌گوید: پیغمبر که ۲۳ سال بین شماس است و شما به این ولایت نیاز دارید. «**وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ**»^۳ این مطلب را هم فقط علمای شیعه نمی‌گویند، بلکه بالاترین علمای غیرشیعه می‌گویند که این آیه فقط و فقط درباره علی بن ابی طالب علیه‌السلام نازل شده است. او بود که در رکوعش صدقه داد. باز طبق روایات اهل سنت که یک کتابشان، «ینابیع المودة» نوشته شیخ سلیمان بلخی حنفی است، جابر به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفت: کار بعد از تو به دست کیست؟ پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: به دست علی است؛ ولی بعد از من، علی تنها نیست و بعد از علی، به دست حسن است، بعد حسین است، بعد علی بن الحسین است، بعد محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی الرضا،

۱. علق: ۱.

۲. علق: ۲.

۳. مائده: ۵۵.

محمد بن علی، علی بن محمد و دوازدهمی از ما. کتاب‌های اهل سنت تمام اینها را شمرده‌اند. دین یعنی قرآن و اهل بیت (ع)؛ اهل بیت هم یعنی پیغمبر (ص) تا امام زمان (ع). این پیکره دین است.

دین، مرکب از ایمان و عمل

اما این دین در قرآن و روایات اهل بیت (ع) به مرد و زن می‌گویند: دین یعنی اعتقاد و عمل. هر دو هم باید در زندگی تان باشد. اعتقاد تنها نمی‌شود، عمل تنها هم نمی‌شود. بنا به فرموده بزرگان، شما برای نجات‌تان، هم باید حُسن فعلی داشته باشید و آدم معتقدی باشید، هم حُسن عملی، یعنی کار خوب داشته باشید. حُسن فعلی، یعنی مؤمن به خدا، قیامت، پیغمبر (ص)، قرآن و فرشتگان. اگر اینها در وجودت باشد، خوب هستی. بعد هم باید حُسن عملی داشته باشی؛ یعنی به واجبات عمل کنی و از محرمات الهی کناره‌گیری کنی. این را حُسن فعلی و حُسن عملی می‌گویند.

دین مرکب از ایمان و عمل است؛ یک آیه برایتان از سوره مبارکه نحل بخوانم که از زیباترین آیات قرآن است. من آرام‌آرام می‌خوانم تا شما حفظ کنید. این آخرین حرف پروردگار است که می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ»^۱ کسی که عمل کند، اما چه عملی؟ «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا» عمل درست، مثبت و عمل خوب؛ اینجا تمام است؟ نه هنوز تکمیل نیست. می‌فرماید: «مَنْ ذَكَرَ أَوْ أُنْثِيَ وَهُوَ مُؤْمِنٌ» انسان برای خیر دنیا و آخرتش دو چیز می‌خواهد: ایمان و اعتقاد و عمل. بعد از آن چه می‌شود؟

پاداش مؤمنین در دنیا و آخرت

«فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» من با این ایمان و عمل صالح، او را به حیات پاک زنده خواهیم داشت و به او کمک می‌دهم که زندگی بدون آلودگی به گناهان کبیره و اصرار بر صغیره



داشته باشد؛ فرقی هم نمی‌کند که این عمل صالح را مرد انجام داده باشد یا زن، حیات طیبه پاداش او در دنیا است. در آخرت چه؟

«وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» در قیامت، نمازها، روزه‌ها و کارهای خیر دوره عمرش را می‌آورم و با ارزش‌ترین کارش را ملاک پاداش دادن به کل اعمالش قرار می‌دهم. این آیه خیلی عجیبی است! اگر کسی هفتاد سال نماز خوانده، حالا پولی حساب بکنیم، بهترین نمازش ده میلیارد تومان و کم‌ارزش‌ترین نمازش هم پنج‌هزار تومان است، خدا می‌گوید من کل هفتاد سال را با همین ده میلیون تومان می‌خواهم؛ روزه و کار خیرش را هم همین‌طور حساب می‌کنم.

بالاترین مؤمنان و دارندگان عمل صالح

یک بار دیگر آیه را عنایت کنید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ». حالا دلتان می‌خواهد بالاترین مؤمنان و دارنده عمل صالح را در مردم و جامعه بشناسید؛ انبیا و ائمه که سر جای خودشان هستند. بالاتر از اینها در ایمان و عمل صالح نبوده است! وجود مبارک ابی‌عبدالله‌الحسین (علیه‌السلام) می‌فرمایند: این ۷۲ نفر من هستند که در عمل صالح و ایمان در این عالم نمونه نداشتند. اینان در وابستگی به ابی‌عبدالله (علیه‌السلام)، امام و ولی‌شان به‌گونه‌ای هستند که وقتی در روز قیامت وارد می‌شوند، به آنها می‌گویند پرونده‌ای ندارید که باز کرده و رسیدگی کنیم. تمام درهای بهشت به روی شما باز است، حرکت کنید و به بهشت بروید. به فرشتگان می‌گویند: نه نمی‌رویم. فرشتگان می‌گویند: هر هشت بهشت برای شما و در اختیار شماست! می‌گویند: نه نمی‌رویم. ما چنین حالی داریم که اگر ما را به اطراف قم ببرند و بگویند این ده هکتار باغ را می‌بینی که هیچ عیبی ندارد، برای تو باشد؛ ما هم بگوییم نه، ما شرط داریم؟ ما چنین حالی نداریم! خودمان که خودمان را می‌شناسیم. این ۷۲ نفر می‌گویند نه، ما هیچ کجا در این عالم آخرت بدون ابی‌عبدالله (علیه‌السلام) پا نمی‌گذاریم. اینها به ما درس می‌دهند که چطور به امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) و ائمه (علیهم‌السلام) وابسته بشویم، بدون آنها کاری نکنیم و جایی نرویم.

کلام آخر؛ غم مخور ای آخرین سرباز من

مردم! هیچ کجای دنیا با لیوان و استکان به بچه شش ماهه آب نمی دهند. دانش امروز می گوید که تا شش ماهگی به بچه فقط شیر مادر بدهید و از شش ماه به بعد، قطره ای به او آب بدهید. قدیم ها شیشه و سرشیشه نبود، شما مسن ها دیده بودید که مادرها پارچه بسیار تمیزی را گره کوچکی می زدند و در نعلبکی آب می گذاشتند. بعد آبش را می گرفتند و به لب بچه می کشیدند که بچه نم آن پارچه را بردارد.

مگر ابی عبدالله علیه السلام چقدر آب برای بچه شش ماهه شان می خواستند؟ یک استکان هم نمی خواستند! من کاری به لشکر و جهنمی بودنشان ندارم؛ ولی از مجموع مطالب ابی عبدالله علیه السلام، چقدر زیبا به فارسی مطلب درآورده اند که امام با خود شش ماهه حرف زده اند. حضرت بچه را در آغوش گرفته، بوسیده و آماده کرده تا او را به میدان ببرند. با او حرف می زنند:

ای یگانه کودک یکتا پرست	وی به طفلی مست صهبای الست
گرچه شیر مادرت خشکیده است	شیر رحمت از لب جوشیده است
غم مخور ای بهترین همراز من	غم مخور ای آخرین سرباز من
غم مخور ای کودک خاموش من	قتلگاهت می شود آغوش من

تو هم مثل برادرت اکبر، پسرعمویت قاسم و عمویت عباس روی خاک نمی افتی و قتلگاهت آغوش من می شود.

غم مخور ای کودک دُردی کشم	من خودم تیر از گلویت می کشم
مخفی از چشم زنان دل پریش	می گنم قبر تو را با دست خویش
صورتت را می گذارم روی خاک	تا ز خاک آید ندای عشق پاک



جلسه، مقسم

عمل، با ارزش ترین کوه

دریای علم

گذری بر مباحث پیشین

با توفیق خداوند بیان شد که دین خدا ایمان و عمل است. عمل بدون ایمان بی‌ارزش است. عملی ارزش دارد که در ارتباط با پروردگار انجام بگیرد. کسی که خدا، معاد، نبوت و امامت را قبول ندارد، عملش بی‌ارزش و بدون پاداش است. کسی که پروردگار، قیامت، نبوت و امامت را در حد ظرفیت خودش قبول دارد، ولی اهل عمل نیست؛ این ایمان بی‌عمل هم ارزش ندارد. ابلیس، هم خدا، هم انبیا و هم معاد را باور داشت که در دو سه آیه از قرآن مطرح است: ﴿فَعِزَّتِكَ لَا تُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ﴾؛^۱ «قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»^۲ ابلیس هم خدا را قبول داشت که به خدا قسم خورد، هم انبیا را قبول داشت که گفت عباد مخلصین، هم قیامت را باور داشت که گفت تا روز قیامت به من مهلت بده؛ ولی در قرآن مجید است که خدا با قسم به او فرمود: ﴿لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَتَّبِعُكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ﴾^۳ من روز قیامت، جهنم را از تو و پیروانت پر می‌کنم. این یعنی، ایمان بدون عمل ارزشی ندارد.

۱. ص: ۸۲-۸۳.

۲. اعراف: ۱۴.

۳. ص: ۸۵.

اهمیت توجه به حقایق قرآنی و روایی

خیلی خوب است که آدم به نکات قرآن توجه داشته باشد تا یک وقت، البته نه از جانب دیگران (از جانب دیگران که خطر دارد)، بلکه از جانب خودش فریب و گول نخورد. یک وقت فکر نکند که من خدا، قیامت، پیغمبر (ص) و ائمه طاهرين (ع) را قبول دارم و همین هم مرا نجات می‌دهد. اگر تا آخر عمرش، عمل به واجبات، ترک محرمات و کار خیری را که برعهده‌اش می‌آید، انجام ندهد، نجاتش نمی‌دهد. این گول خوردن است! ما در روایات هم داریم که گول خودتان را نخورید؛ یعنی فکرهای باطلی را برای خودتان ایجاد نکنید که به این فکرها تکیه کنید و دلگرم باشید.

شما اگر دلگرمی می‌خواهید (باید هم دلگرمی بخواهید)، باید به حقایق قرآن و حقایق بیان شده از طرف اهل بیت (ع) تکیه کنید. من وقتی خیلی جوان بودم و اوایل طلبگی‌ام بود، روایتی را در کتاب یکی از علمای معروف عرب دیدم که الآن جای آن را یادم رفته است. آن روز با اینکه عمق روایات و آیات را خیلی درک نمی‌کردم و فقط ظاهر آیه و روایت را می‌دیدم، این روایت برای من خیلی جالب بود.

جابر جعفری، از چهره‌های کم‌نظیر مکتب اهل بیت

ما طلبه‌ها «جابر جعفری» خیلی خوب می‌شناسیم و می‌دانیم از چهره‌های کم‌نظیر مکتب اهل بیت (ع) است. جابر انسانی است که امام صادق (ع) می‌فرمایند: پدرم امام باقر (ع) در دنیا و آخرت چهار رفیق دارد که با آنهاست؛ نه در دنیا از آنها جدا بود و نه در آخرت از این چهار نفر جداست. هر جا در قیامت ایستاده باشد، این چهار نفر هم در کنارش هستند و خدا پدرم امام باقر (ع) را هر جا ببرد، این چهار نفر را هم با خودش می‌برد. یکی از این چهارتا، جابر جعفری است. شما برادران اهل علم، اگر بخواهید شرح حال و ارزش وجودی او، همچنین این را که کارهایش در اوج کرامت بوده و بوی معجزه می‌داده (نمی‌گویم معجزه)، یعنی بویی از ولایت تکوین از او استشمام می‌شود، تقریباً در قدیمی‌ترین کتاب‌ها



ببینید، به کتاب باعظمت «رجال کشی» مراجعه کنید. این کتاب در اوایل قرن چهارم هجری، یعنی حدود ۱۱۰۰ سال پیش نوشته شده است. در کتاب‌های رجالی شیعه یک جلد است، ولی دریایی از نکات تربیتی است و فقط داستان و حکایت نیست. در همین کتاب، شما شرح حال عبدالله بن یعفور را ببینید، آدم بهت‌زده می‌شود! امام صادق علیه السلام درباره او می‌فرمایند: من در روزگار خودم، مطمئن‌تر و مؤمن‌تر از او را در تمام روی زمین سراغ ندارم. اینها امام و پیغمبر نبودند، ولی تمام لحظات زندگی‌شان برای مردم درس و عبرت و چراغ راه است. این جابر جعفری را با جابر بن عبدالله انصاری اشتباه نگیرید؛ او هم انسان والایی است، ولی مقام این جابر با آن جابر قابل مقایسه نیست. او حدود شش نفر از معصومین را دیده بود، ولی با این جابر قابل مقایسه نیست.

درخواست جابر جعفری از امام باقر علیه السلام

جابر جعفری می‌گوید: روزی برای زیارت امام باقر علیه السلام آمدم و به حضرت عرض کردم که من می‌توانم درخواستی از وجود مقدس شما بکنم؟ حضرت فرمودند: بله، می‌توانی. ما امام و پیغمبر بخیل نداریم! در زمان حیات ظاهری و زمان نبود امام در دنیا، شما هرچه درخواست بکنید که مثبت و به مصلحت باشد، رد نمی‌کنند. جابر گفت: یا بن‌رسول‌الله! من شانزده سال است که خدمتگزار و خادم شما هستم. البته خادم نه به این معنا که غلام خانه‌تان بودم و کارهای خانه‌تان را انجام می‌دادم؛ بلکه معنای خیلی بالاتری دارد. آیا پاداش و مزد این شانزده سال را به من عطا می‌کنید؟

شانزده سال زمان کمی نیست! یک طلبه در شانزده سال مجتهد جامع‌الشرایط می‌شود یا یک دانشجو در شانزده سال مخترع یا استاد می‌شود. من ممکن است شانزده سال را کم بدانم، ولی شانزده سال نعمت بزرگ الهی است که به بنده‌اش عنایت می‌کند.

امام باقر علیه السلام در جواب جابر فرمودند: بله، عطا می‌کنم؛ ولی خودت پاداش شانزده سال این خدمتگزاری‌ات را تعیین کن. من حرفی ندارم، هرچه بگویی، به تو می‌دهم. فکر و زرنگی، آقایی و بینایی جابر را ببینید؛ آن‌هم ۱۴۰۰ سال پیش! جابر گفت: یا بن‌رسول‌الله!



پیغمبر ﷺ لقب «باقرالعلوم» به شما داده است؛ همه علم‌ها پیش شماست و «باقر» هم به معنای شکافنده علوم است. من این پاداش را می‌خواهم که با ارزش‌ترین گوهر دریاهای دانستان را دریاورید و به من بدهید. حضرت فرمودند: قبول می‌کنم.

سفارش شیخ بهاری به زائر بیت‌الله الحرام

شما ببینید که این خواسته چقدر بالاست! یکی از علمای بزرگ تبریز به مرحوم شیخ محمد بهاری، عالم و فقیه، عارف و مربی نفوس نامه‌ای نوشت. ایشان در منطقه بهار همدان زندگی می‌کرد و قبرش هم الآن آنجاست. این عالم بزرگ در نامه‌اش نوشت: من امسال مستطیع شده‌ام که به مکه بروم. وقتی وارد مسجدالحرام شدم و برای اولین بار چشمم به بیت‌الله افتاد، از خدا چه چیزی بخواهم؟ جواب ایشان را ببینید! نوشتند خانه، پول، شهرت یا دو هزار تا مرید بخواه؛ به این عالم نوشتند: وقتی چشمت به بیت‌الله افتاد، حقیقتاً با دل و زبان که می‌توان همه چیز را به راحتی گفت، به پروردگار مهربان عالم بگو که «ما از تو نداریم به غیر تو تمنا // حلوا به کسی ده که محبت نچشیده». با دیدن بیت‌الله بگو که من خودت را می‌خواهم و دیگر ادامه نده. این خواسته چقدر عالی است!

گنجینه‌ای از معارف الهی در دعاها

شما دعای کمیل، عرفه، ابوحمره ثمالی و بعضی از دعا‌های پایان «مفاتیح‌الجنان»، رساله «باقیات‌الصالحات» را ببینید؛ چه گنجینه‌های عظیمی از دعا در پایان مفاتیح است! ببینید ائمه ما در این دعاها به خدا چه گفته‌اند. برادران، خیلی حیف است! حداقل این دعاها را نوبر بکنید؛ مثل گرمکی که اول کار می‌آید و می‌گویند کیلویی هشتاد هزار تومان، می‌گوید من که نمی‌خواهم هر روز بخرم. نوبر است، یک دفعه هشتاد هزار تومان می‌دهم. اگر توانستید، یک‌بار در دوره عمرتان این دعاها را نوبر کنید. گنجینه معارف الهی است. یک حرف این دعاها، این است که ائمه می‌گویند ما خودت را می‌خواهیم. آنها می‌دانستند کسی که خدا را دارد، کل دنیا و آخرت را دارد؛ کسی هم که خدا را ندارد، هیچ چیزی ندارد.



دارایی حقیقی انسان

ترامپ الان چه چیزی دارد؟ شما فکر می کنید دارایی چهارتا ساختمان است که در آمریکا ده طبقه است؟ آن دارایی است؟ آنچه الان ترامپ دارد، خون چندصد هزار یا میلیون مرد و زن و بچه بی گناه در پرونده اش است. این دنیاست؟ ترامپ دنیا دارد؟ بنی امیه دنیا داشتند؟ گدایانی که زمان پیغمبر ﷺ به زحمت نان خالی گیرشان می آمد، اما بعد از مرگ پیغمبر ﷺ کارگردان سقیفه بودند؛ اینها امیرالمؤمنین ﷺ را کنار زدند و خودشان را جای او قرار دادند که یک صندلی شکسته هم برای نشستن نداشتند و محل حکومتشان مسجد بود که فرش هم نداشت. آیا اینها دنیا داشتند؟ آن که دو سال و دوسه ماه حکومت کرد، واقعاً دنیا داشت؟ بعدی که یازده سال حکومت کرد، دنیا داشت؟ بعدی که سیزده سال حکومت کرد، البته غیر از خاندان بنی امیه و بنی مروان که گناه عالم را به گردن او بار کردند، آیا دنیا داشت؟

آدم باید بفهمد که دنیا داشتن یعنی چه! شما دنیا دارید که سفره باقناعتی دارید، ولی صبح بلند می شوید و دو رکعت نماز می خوانید که به همه عالم می ارزد؛ همچنین هشت رکعت در ظهر و هفت رکعت هم مغرب و عشا می خوانید. شما دنیا دارید که دختر موسی بن جعفر ﷺ را با کمال فروتنی زیارت می کنید. شما دنیا دارید که زائر امام هشتم و حضرت رضا ﷺ هستید. شما دنیا دارید که اهل گریه هستید. در و دیوار که دنیا نیست!

ما از تو نداریم به غیر تو تمنا حلوا به کسی ده که محبت نچشیده

حکایتی شنیدنی از سفر به مشهد

من یکبار ماه رجب برای زیارت حضرت رضا ﷺ به مشهد مشرف شده بودم. در پیاده روی خیابان تهران می رفتم که دیدم شخصی (شاید بالای شصت سال داشت) از آن طرف خیابان مرا با اسم صدا می زند. همین صدازدنش من را گرفت و با سرعت به آن طرف خیابان دویدم. بعد از اینکه به او سلام کردم، او به من گفت: می دانی بیشتر اینهایی که در خیابان و پیاده رو و صحن ها راه می روند، چه کاره هستند؟ گفتم: زائر حضرت رضا ﷺ هستند. گفت:

عده کمی از آنها زائر هستند و بیشترشان شکلاتی هستند. تو چه کاره هستی؟ تو زائر هستی یا تو هم شکلاتی هستی؟ گفتم: هر جوری که شما مرا درک کردید، من همان هستم. گفت: بیا با هم برویم. مرا به مسافرخانه‌ای برد که اتاق گرفته بود. نماز مغرب و عشا هم تمام شده بود. خدایا! من در خانه تو و محضر تو می‌گویم؛ حدوداً ساعت هفت و هشت زمستان بود. اذان مغرب و عشا می‌مشهد ساعت پنج اذان بود. با پنج‌شش نفر در این اتاق شروع به خواندن کرد و تا یک ساعت به نماز شب خواند؛ نه گریه خودش بند آمد و نه گریه ما که گوش می‌دادیم. داستان برای ۴۳-۴۴ سال قبل است؛ چنان از خدا خواند که من خیلی کم حال و لذت و شیرینی آن شب را فراموش می‌کنم.

بعد به من گفت: بیا با هم به حرم برویم. چون آن زمان قانونی گذرانده بودند که زائرها نباید دور هم جمع شوند و کسی مداحی کند، گفتم: جمع شدن و خواندن ممنوع است. ای کاش، هفت‌هشت نفری روبه‌روی حرم دورهم می‌نشستیم؛ از مسجد گوهرشاد که می‌رویم، وقتی از پله‌ها پایین برویم، روبه‌روی حرم. این شخص گفت: ممنوع است؟! بلند شو تا برویم. همگی آمدیم و همان‌جا نشستیم. حالا ما که در یک حال دیوانگی بودیم، ولی همان مأموران حرم که باید جمعیت‌ها را پراکنده می‌کردند، بالای سر ما آمده بودند و آنها هم گریه می‌کردند. من آنجا فهمیدم که پروردگار به این آدم نفس داده است! ای کاش، خدا این نفس را به ما هم می‌داد؛ در زندگی کردن بی‌نفس، به آدم هیچ خوش نمی‌گذرد.

بازرزش‌ترین گوهر دریای علم

روایت را یادتان نرود، من هم یادم نرفته که جابر به امام باقر علیه السلام گفت از اقیانوس‌های علمت، بهترین و باارزش‌ترین گوهرش را دریابور و به من بده. امام باقر علیه السلام فرمودند: جابر! باارزش‌ترین گوهر دریای علم من، این است: «عمل کن»؛ بعد هم و ساکت شدند. در آیات قرآن هم به این مسئله اشاره شده و ایمان و عمل صالح با هم ذکر شده‌اند؛ چنان که در این آیه می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾^۱.



همچنین در این آیه می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾^۱

خوشا آنان که الله یارشان بی بحمد و قل هو الله کارشان بی
خوشا آنان که دائم با تو باشند بهشت جاودان بازارشان بی

کلام آخر؛ بی‌تابی سکینه علیها السلام در آخرین دیدار با پدر

مَرکب تربیت‌شده من! با نهیب بامحبتی که با رکاب به شکمش می‌زدم، حرکت می‌کرد. چرا دوسه نهیب زدم، حرکت نمی‌کند؟ حضرت خم شدند، دیدند دختر سیزده‌ساله‌شان سکینه علیها السلام جلوی ذوالجناح را گرفته است. امام پیاده شدند و روی زمین نشستند. دختر را روی زانو نشانند. اول به او میدان دادند که حرف بزند؛ این یعنی پدرها! به دخترهایتان خیلی محبت کنید و بگذارید با شما حرف بزنند. دختر گفت: بابا! از صبح تا حالا که به میدان رفته‌ای، برگشته‌ای؛ این بار هم که می‌روی، برمی‌گردی؟ فرمودند: نه عزیزدل، این بار بر نمی‌گردم. دختر گفت: بابا، حالا که می‌روی و بر نمی‌گردی، ممکن است من درخواستی از تو داشته باشم؟ فرمودند: آری عزیزم. دختر گفت: قبل از اینکه به میدان بروی، خودت ما را به مدینه برگردان. ما نمی‌خواهیم هم‌سفر شمر، خولی، سنان و عمر سعد باشیم. ما با تو و عمویم آمده‌ایم، ما را برگردان. حضرت یک ضرب‌المثل فرمودند: «لَوْ تَرَكَ الْقَطَا لَنَامَ» همه راه‌ها را به روی من بسته‌اند و نمی‌توانم شما را برگردانم. سپس حضرت فرمودند: حالا که تو از من درخواستی کردی و نشد جوابت را بدهم؛ سکینه جان، من از تو درخواستی دارم. دختر بلند شد، صورت بابا را به سینه گرفت و دست در گردن بابا انداخت، شروع به بوسیدن بابا کرد و گفت: بابا، شما از من چه می‌خواهی؟ فرمودند: عزیزدل، درخواست من از تو این است که «لَا تُحْرِقِ قَلْبِي بِدَمْعِكَ حَسْرَةً مَا دَامَ مِنِّي الرُّوحُ فِي جُثْمَانِي» این قدر مقابل چشم من اشک نریز! این اشک‌ریختن تو قلب مرا آتش می‌زند.

سکینه (ع) دیگر بابا را ندید؛ تا وقتی که دید عمه‌اش بدن قطعه‌قطعه‌ای را روی دامن گذاشته است. جلو آمد و گفت: «عَمَّتِي! هَذَا نَعَشٌ مِّنْ؟». چرا بابا را نشناخت که از عمه پرسید این بدن کدام یکی از شهداست؟ چون بابا لباس نداشت که او را با لباس بشناسد، سر در بدن نداشت که او را با سر بشناسد. جای درستی در بدن بابا نبود!

جلسہ ہشتم

خسران انسان، حاصل بی دینی

خسارت انسان در زندگی بدون ایمان و عمل

زندگی بدون ایمان و عمل صالح، یعنی عمل بر طبق ایمان، چیزی جز خسارت نصیب انسان نمی‌کند. بعد از آیه شریفه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، خداوند به زمان سوگند یاد می‌کند؛ چون زمان ظرف بسیار بالارزش و معدن است. انسان می‌تواند تا وقتی زنده است، ایمان و عمل صالح در این معدن تزریق کند. به این خاطر، به زمان، این ظرف کم‌نظیر سوگند یاد می‌کند. این ظرف بالاترین کمک را اگر انسان غنیمت بداند، به خیر دنیا و آخرت او خواهد کرد.

قسم به زمان: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ»^۱ همه انسان‌ها در چاه خسارت سرنگون هستند، مگر انسان‌هایی که چهار دست‌مایه برای دنیا و آخرتشان داشته باشند: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا»^۲ یکی ایمان است، «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» یکی هم کارهای درست و مثبت و پسندیده است. سوم و چهارم نیز به کارگرفتن زبان در دو حقیقت مؤثر است: «وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ» که مردم (زن و شوهرها، دوستان، معلمان و شاگردان، دولت و ملت) یکدیگر را به درستی و راستی، به حق و حقیقت سفارش می‌کنند. «وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» یکدیگر را در مشکلات، تلخی‌ها، رنج‌ها، ناراحتی‌ها، بیماری‌ها و کمبودها به شکیبایی سفارش بکنند و بگویند همیشه این‌گونه نمی‌ماند، دنیا لحظه‌به‌لحظه در حال تغییر، تبدیل و تحول است. شما با

۱. عصر: ۲.

۲. عصر: ۳.

دچار بودن به این مشکلات، دین خود را نبازید و ایمانتان را از دست ندهید. اینها در دنیا و آخرت ضرر نمی‌کنند. ایمان یعنی حرکت، کوشش و عمل براساس ایمان.

قلم سعادت و شقاوت انسان

روایتی را برایتان بگویم که شاید بعضی‌هایتان کمتر شنیده باشید. این روایت از وجود مبارک حضرت علی بن موسی الرضا (ع) در کتاب‌های مهم شیعه آمده که روایت خیلی مهمی است. این روایت یک خط است، اما همین روایت یک خطی، واقعاً دنیایی از معنا را در خودش جا داده است. من شاید سی سال پیش این روایت را ده شب در شهرری بحث کردم، اما تمام نشد و دیگر هم پیش نیامد که این روایت را در جایی مطرح کنم. الآن هم روایت را به‌عنوان دلیل مطالب این چند شب می‌گویم و نمی‌خواهم توضیح بدهم.

امام هشتم می‌فرماید: «جَفَّ الْقَلَمُ بِحَقِيقَةِ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ بِالسَّعَادَةِ لِمَنْ آمَنَ وَ اتَّقَى وَ الشَّقَاوَةِ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِمَنْ كَذَّبَ وَ عَصَى» این آخرین حرفی بوده که قلم (ما نمی‌دانیم این قلم چیست) به ارادهٔ پروردگار عالم نوشته که دیگر شاید قلم نوشتهٔ لوح محفوظ و کتاب محو و اثبات را با این بخش تمام کرده باشد.

«جَفَّ الْقَلَمُ» قلم خشک شد و دیگر ننوشت. بنا هم نبود که بنویسد. «بِحَقِيقَةِ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ بِالسَّعَادَةِ» از سوی خداوند به تحقق سعادت و خوشبختی «لِمَنْ آمَنَ وَ اتَّقَى» برای کسی که مؤمن شد و عملش براساس تقوا بود. در واقع، زندگی‌اش را به ناپاکی‌ها، گناهان و اخلاق شیطانی آلوده نکرد. هر حرکتش درست و مثبت بود و هر عملش پاک و صالح بود. این آدم از جانب پروردگار عزیز عالم، شایستهٔ خوشبختی و سعادت است.

«وَ الشَّقَاوَةِ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِمَنْ كَذَّبَ وَ عَصَى» این قلم از سوی خداوند نوشت که شقی، تیره‌بخت، بیچاره، بی‌نجات، بی‌آبرو در دنیا و آخرت، کسی است که یک‌دوره ایمان ندارد، کافر به حقایق است و دورهٔ عمرش هم به گناه و معصیت می‌گذرد. او از گناه و معصیت و مخالفت با پروردگار عالم خسته نمی‌شود؛ حتی وقتی پیر هم شده، خسته نشده است و برنامه‌های ابلیسی‌اش و خلاف‌کاری‌اش ادامه دارد.



خیلی‌ها این جور بوده‌اند؛ یزید ۳۱ ساله بود که حادثه کربلا را ایجاد کرد. ۳۲ ساله بود که به مدینه حمله کرد، خیلی‌ها را کشت و خیلی از زنان را آلوده کرد. ۳۳ ساله بود که لشکر را به مکه فرستاد تا کعبه را خراب کرده و آتش بزنند و مسجدالحرام را جمع کنند. خدا به او اجازه و مهلت نداد و از بین رفت. البته از بین نرفت، بلکه به جهنم رفت. صدام بیست سال در عراق کُشت، خراب کرد و تبعید کرد، اما پشیمان نشد! بزرگ‌ترین علمای شیعه را کشت، اما پشیمان نشد! نزدیک سیصد هزار مرد و زن و جوان ایرانی را کشت، اما پشیمان نشد! کارخانه‌ها را بمباران کرد، اما پشیمان نشد. وقتی اربابانش به او حمله کردند و بعداً گرفتار شد و بالای دار رفت، باز هم پشیمان نبود. چنین انسان‌هایی شقی هستند، شقی می‌مانند و شقی هم وارد قیامت می‌شوند. قلم نوشت: «وَالشَّقَاوَةُ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِمَنْ كَذَبَ وَ عَصَى».

تفاوت مؤمنین با دیگر افراد در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام

من متنی را برای امشب از کتاب بسیار با عظمت، با ارزش و بسیار والا آماده کرده‌ام؛ اگرچه هیچ تعریفی نمی‌تواند برای این کتاب فراگیر باشد، جز اینکه بگوییم این کتاب عرشی، ملکوتی، علم خالص، نور، حق و واقعیت است. طلوع این کتاب از افق قلب عرشی وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام است که سید رضی در جمع‌آوری آن، اسمش را «نهج‌البلاغه» گذاشته است. البته فرمایشات امیرالمؤمنین علیه السلام همین یک جلد نهج‌البلاغه نیست. یکی از علمای شیعه که من او را دیده بودم، چهل سال زحمت کشید و حدود ده برابر خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار را در کتابی با عنوان «مستدرک نهج‌البلاغه»، یعنی جامانده‌های نهج‌البلاغه جمع کرد. این مستدرک با نهج‌البلاغه فعلی، نزدیک پنج هزار صفحه می‌شود. خطبه شماره ۱۵۳، خیلی کوتاه، مهم و قابل توجه است. وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام در بخشی از این خطبه برای ما بیان می‌کنند که مؤمن کیست. آن که ایمان و عمل صالح دارد، کیست. ایمان یک بحث است، عمل صالح هم یک بحث است و دارنده ایمان و عمل صالح هم بحث دیگری است. چه کسی دارای ایمان و عمل صالح است؟ آن کسی

که اوصاف، ویژگی‌ها و خصوصیت‌هایی از شعاع ایمان در او تجلی دارد، مؤمن واقعی و حقیقی است. این خطبه خیلی جالب است! امام سه بخش در این خطبه دارند:

الف) شکم، طرح و نقشه چهارپایان

«إِنَّ الْبَهَائِمَ هَمُّهَا بُطُونُهَا» کل همت، قصد، نیت، طرح و نقشه تمام چهارپایان عالم، شکمشان است. خودشان کار دیگری ندارند؛ فقط بگردند، بچرند و بخورند، بعد هم بمیرند. حالا اگر حلال گوشت باشند و گیر انسان بیفتند، ذبح می‌شوند و سر سفره انسان می‌آیند. خودشان هم نمی‌دانند که سر سفره انسان می‌آیند؛ اما همه همت، کوشش و فعالیتشان، شکمشان است. آیا بهشت و جهنم برای اینها معنا دارد؟ نه چه معنایی دارد! چرا بهشت و جهنم برایشان معنا ندارد؟ چون تکلیفی ندارند.

ب) زنان گرفتار در تبهکاری و فساد

«وَ إِنَّ النِّسَاءَ هَمُّهُنَّ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْفَسَادُ فِيهَا» به این گروه دوم عنایت کنید و معنایش را مطلق نگیرید. اگر معنایش را مطلق بگیریم، ظلم و جسارت و بی‌ادبی به امیرالمؤمنین علیه السلام است. گروه دوم درباره زنان است، اما از فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام روشن است که این زنان از زنانی که خدا در آیه ۳۵ سوره احزاب از آنها سخن گفته است، «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْقَانِتِينَ وَ الْقَانِتَاتِ وَ الصَّادِقِينَ وَ الصَّادِقَاتِ»، استثنا هستند؛ چون در زنان عالم، مادران انبیا، اولیای خدا و ائمه طاهرين علیهم السلام هستند؛ همچنین وجود مبارک صدیقه کبری علیها السلام، خدیجه کبری علیها السلام، حضرت زینب علیها السلام و خیلی از چهره‌های ملکوتی هستند.

یقیناً امیرالمؤمنین علیه السلام این خانم‌ها را در فرمایش خودشان نمی‌گویند. از ویژگی‌هایی که بیان می‌کنند، معلوم است چه زن‌هایی را می‌گویند! «إِنَّ النِّسَاءَ هَمُّهُنَّ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» خانم‌هایی هستند که تمام همت، اراده و نیتشان، طلا و جواهر، انگشتر و گردنبند، پرده‌های گران‌قیمت، خانه‌های آن‌چنانی و عقد و عروسی‌های آن‌چنانی است که شرعی



هم نیست. «وَالْفَسَادُ فِيهَا» اصلاً نقشه‌شان این است که دائماً در تبهکاری، فساد، شهوترانی و تحریکات برنامه‌های حرام بغلتند. اینها محروم از بهشت و مایهٔ دوزخ هستند. بهشت و جهنمی برای حیوانات نیست؛ ولی برای این‌گونه زنان، بهشت نیست و جهنم یقینی است.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمایشات دیگری هم درباره این‌گونه زنان در آخرالزمان دارند که این حرف‌ها در زمان خودشان نبوده است؛ ولی الآن آدم در دنیا و ایران، در کوچه و بازار می‌بیند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) راجع به بعضی از زن‌هایی که اهل فساد، تبهکاری و آرایش و به قول قرآن، تبرج هستند، غیب‌گویی کرده است. حضرت یا در مدینه یا کوفه بودند، اما کاملاً اوضاع این زمان را در رابطه با زنان کشورها بیان کرده‌اند.

ج) سه ویژگی مهم اهل ایمان

حضرت در توصیف گروه سوم می‌فرمایند که به‌طور یقین، اهل ایمان این سه ویژگی را دارند؛ البته ویژگی‌های بیشتری دارند و امام در اینجا مختصر بیان کرده‌اند.

نرمی و مهربانی مؤمنین

«إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ مُشْفِقُونَ» اهل ایمان، چه مرد و چه زن، آدم‌های مهربانی هستند، خشن و تلخ و تند نیستند. این مهربانی چقدر خوب است! مردم مؤمن با خودشان، زن و بچه‌شان، به رحم و اقوامشان، مردم و دوستانشان مهربان هستند. یعنی از کوره در نمی‌روند؟ قرآن می‌گوید از کوره در می‌روند، ولی آتش خشمشان را فرو می‌خورند، خاموش می‌کنند و به‌کار نمی‌گیرند. احوالات خود امیرالمؤمنین (علیه السلام) را ببینید که چقدر مهربان بودند! لشکر در یک جنگی، تعدادی اسیر گرفت و بعد به امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفتند که با اینها چه کار کنیم؟ فرمودند: طناب یا چوبی دورشان بکشید. گفتند: اگر مأمورها چرتشان ببرد یا خوابشان بگیرد، از میان این طناب یا چوب‌ها می‌روند. حضرت فرمودند: عیبی ندارد که بروند؛ پیش زن و بچه‌شان بروند. به حضرت گفتند: اینها با ما جنگیده‌اند! فرمودند: اشتباه کرده‌اند.

خودشان اقیانوس مهربانی بودند؛ روزی در کوفه سخنرانی می‌کردند که یکی از خوارج از وسط جمعیت بلند شد و گفت: یا علی، مرگ بر تو که چقدر زیبا حرف می‌زنی! ده بیست نفری که دور و بر حضرت بودند، می‌خواستند بجنبند که حضرت خیلی نرم به آنها فرمودند: با من بود، با شما نبود؛ برای چه بلند می‌شوید که حمله کنید و دماغ و دندان‌هایش را بشکنید؟! بنشینید و بگذارید بقیه حرف‌های مرا هم گوش بدهد؛ شاید در او اثر کند.

اگر کسی در این جلسه هست که عصبانی، تلخ، خشمناک و از کوره‌دربرو است؛ وقتی زن و بچه‌اش زنگ در را می‌شنوند، از ترس شروع به خواندن «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ»، «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» و «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» می‌کنند. امشب نرم و شاد به خانه برود. اگر از او پرسیدند که امشب عوض شده‌ای؟ بگوید: امیرالمؤمنین علیه السلام، قرآن و حرم حضرت معصومه علیها السلام مرا عوض کردند.

فروتنی و تواضع مؤمنین

«إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ مُسْتَكِينُونَ» مردم مؤمن خاکی و فروتن هستند و هیچ چیزی را به خودشان نمی‌گیرند. من مرجع تقلید هستم، من رئیس‌جمهور هستم، من وکیل و وزیر هستم، من دانشمند هستم؛ هیچ چیزی را به خودشان نمی‌گیرند. وقتی هرچه داری، برای خودت نیست و عنایت پروردگار است، تو برای چه پز آن را می‌دهی؟ خدا باید پز بدهد که این همه نعمت به من داده است. من برای چه جلوی چشم مردم پز بدهم؟

واهمه مؤمنین از عظمت خداوند

«إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ خَائِفُونَ» مردم مؤمن از عظمت خدا واهمه دارند، خودشان را ایمن از دوزخ نمی‌بینند و با ترس از عظمت حق و عذاب فردا زندگی می‌کنند. خود این در زندگی خیلی اثر می‌گذارد!

دین نگذارد که خیانت کنی	ترک درستی و امانت کنی
صدق و سعادت ثمر دین بود	هر که خوش اخلاق خوش آیین بود
زشتی اخلاق ز بی‌دینی است	فتنه آفاق ز بی‌دینی است



کلام آخر؛ بیش از این بابا! دلم را خون مکن

پس بیامد شاه معشوق الست	بر سر نعل علی اکبر نشست
سر نهادش بر سر زانوی ناز	گفت که ای بالید سرو سر فراز
ای درخشان اختر برج شرف	چون شدی سهم حوادث را هدف
ای به طرف دیده خالی جای تو	خیز تا بینم قد و بالای تو
این بیابان جای خواب ناز نیست	ایمن از صیاد تیرانداز نیست
خیز تا بیرون از این صحرا رویم	نک به سوی خیمه لیلا رویم
بیش از این بابا! دلم را خون مکن	زاده لیلا مرا محزون مکن

چون علی اکبر علیه السلام وسط لشکر شهید شد، همه با آمدن ابی عبدالله علیه السلام به عقب رفتند. حضرت می‌خواستند بدن عزیزشان را از وسط میدان کنار بیاورند؛ اما با آن داغ سنگین، دیگر توان جابه‌جا کردن بدن را نداشتند. روی زانو بلند شدند، رو به خیمه‌ها کردند و فرمودند: «یا فُتَّیانَ بَنی هاشِمِ اِخْمِلُوا اَحاکُمُ اِلی الفُسطاطِ» جوان‌های بنی‌هاشم بیایید و به من کمک بدهید تا این بدن را از وسط میدان ببریم. برادران و خواهران! حالا که جوان‌های بنی‌هاشم آمدند، عمویش آمد، قاسم آمد، دیگر بنی‌هاشم آمدند، اما نتوانستند این بدن قطعه‌قطعه را بلند کنند. ابی عبدالله علیه السلام عایشان را زیر بدن کشیدند و فرمودند حالا بدن عزیزم را بلند کنید.

جلسہ نم

تجارت عظیم با امان

و عمل صالح

محبوبیت انسان در گرو ایمان و عمل صالح

نجات انسان در قیامت و زندگی درست، مثبت و بامنفعت او در دنیا، در گرو ایمان و عمل صالح است. ایمان و عمل صالح، انسان را محبوب خدا، فرشتگان، انبیا، ائمه طاهرين (علیهم السلام) و اولیای خدا می‌کند. مدرکش هم قرآن است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾^۱. اگر بخواهید مفضل‌تر آن را در قرآن ببینید، می‌ارزد که بعد از منبر، همین‌جا قرآن مجید را باز کنید و آیات هفتم، هشتم و نهم سورة مبارکه مؤمن را ببینید. یک نکته این چند آیه این است که تمام فرشتگان عرش، بالاترین فرشتگان و اطراف عرش، شب و روز برای مردم مؤمن دعا می‌کنند. معلوم می‌شود که اهل ایمان و عمل صالح نزد عرشیان و فرشتگانی که حول عرش هستند، شناخته شده هستند.

نمونه‌ای از مؤمنان محبوب و شناخته شده در روایات

مرد شیعی در آفریقا

وقتی در عالم بالا شناخته شده باشند، به طریق اولی در زمین هم برای انبیا، ائمه، اولیا و اهل ایمان شناخته هستند. شخصی از آفریقا به محضر مبارک امام صادق (علیه السلام) آمده بود.

۱. مریم: ۹۶.

شیعه خیلی خوبی بود. وقتی درباره کسی با امام صادق علیه السلام صحبت کرد که در آفریقا بود، امام فرمودند: خدا رحمتش کند! گفت: من وقتی آمدم، زنده بود. حضرت فرمودند: شما که آمدی، زنده بود؛ اما از دنیا رفت. این یعنی فرقی نمی‌کند که مؤمن در مدینه پیش ما باشد یا در یک کشور دور آفریقایی. در واقع، باطن ما کتاب مؤمنان است.

مرد مؤمن نیشابوری

امام هشتم در حال حرکت از نیشابور، بیرون شهر به تشییع جنازه‌ای برخوردند و پیاده شدند. جنازه را تشییع کردند و کنار قبر میّت آمدند. خودشان در قبر رفتند، میّت را رو به قبله خواباندند، صورت میّت را بوسیدند و بعد، از قبر بیرون آمدند. وقتی می‌خواستند سوار شوند و حرکت کنند، کسی به حضرت گفت: شما تا حالا به نیشابور آمده بودید؟ فرمودند: نه! عرض کرد: شما آقایی را که از دنیا رفته، می‌شناختید؟ فرمودند: بله کاملاً؛ تمام مؤمنان و شیعیان ما در شرق و غرب عالم پیش ما شناخته شده هستند.

اویس قرنی

پس این مسئله محبوبیت مؤمن دارای عمل صالح، هم در قرآن مجید و هم در روایات مدرک آشکار دارد. همه شما این داستان را می‌دانید و لازم نیست که من مفصلش را بگویم. بعد از سه روز که پیغمبر صلی الله علیه و آله از مسافرت برگشتند، کنار در خانه و قبل از وارد شدن به منزل، فرمودند: «إِنِّي أَجِدُ رَائِحَةَ الرَّحْمَنِ مِنْ جَانِبِ الْيَمَنِ» بوی خدا را از طرف یمن استشمام می‌کنم. یمن کجا و مدینه کجا؟! شترچران یمنی به دیدن پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده است، نمی‌توانست بیشتر از آن بماند و رفت. سه روز بعد که پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند، فرمودند: بوی خدا از طرف یمن می‌آید. مؤمن شناخته شده است.

حذیفه بن یمان و برادرزاده اش

حذیفه بن یمان شخصیت خیلی والایی دارد و عاشق امیرالمؤمنین علیه السلام بود. در کوفه هم زندگی می‌کرد. بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام که امام مجتبی علیه السلام به عللی بنا شد به مدینه



برگردند، حذیفه گفت: یا بن رسول الله! من بدون شما نمی‌توانم در این شهر بمانم. من هم می‌آیم. حضرت فرمودند: بیا! او هم زندگی‌اش را جمع کرده و با کاروان امام مجتبی (علیه السلام) حرکت کرد. در راه دید که امام مجتبی (علیه السلام) به یکی از شترهایی که بار روی آنها دارند، توجه مخصوصی دارد؛ به حضرت گفت: یا بن رسول الله! این شتر بار ویژه‌ای دارد؟ فرمودند: بله. حذیفه گفت: چیست؟ فرمودند: دفتری است که نام شیعیان ما تا قیامت در آن ثبت است. حالا لازم هم نبود که دفتر سی جلد باشد! الآن در همین شهر قم، هزار تا کتاب را در یک سی‌دی می‌کنند و باور کردن این حرف‌ها کار مشکلی نیست. یک دفتر کوچک قابل حمل است و به گونه‌ای تعبیه شده که توانسته نام همه شیعیان اهل بیت را تا قیامت در خودش جا بدهد. حذیفه گفت: یا بن رسول الله، این دفتر را به من نشان می‌دهید؟ فرمودند: در مدینه نشان می‌دهم؛ اینجا نمی‌شود.

روزی در مدینه با پسر برادرش خدمت امام مجتبی (علیه السلام) آمد و گفت: یا بن رسول الله، شما وعده‌ای در راه به من دادید، الآن عملی می‌شود؟ فرمودند: می‌خواهی آن دفتر را ببینی؟ گفت: بله. حضرت فرمودند: دفتر را بیاورید. گفت: یا بن رسول الله، اسم من هم در این دفتر هست؟ فرمودند: خودت ببین. حذیفه سواد نداشت، ولی از چند میلیون دانشمند، آدم باارزش‌تری بود. آدم خیلی والایی بود. به پسر برادرش گفت که صفحه‌ها را نگاه کن و ببین اسم من هست، گفت: آری عمو، اسم تو هست. یکی دو ورق دیگر زد، یک‌مرتبه پسر برادرش فریادی از خوشحالی کشید. حذیفه به او گفت: چه شده است؟ گفت: اسم خودم را دیدم. خیلی باعث خوشحالی است که اسم آدم در دفتر اهل بیت باشد و آدم اگر از خوشحالی هم سخته کند، می‌ارزد. حذیفه گفت: به من هم اسم خودم را نشان دادی، من چرا داد نکشیدم؟ گفت: برای اینکه از اسم من نور بالا می‌زد.

حذیفه دفتر را بست و به امام مجتبی (علیه السلام) گفت: یا بن رسول الله، چرا از اسم برادرزاده من همان‌جور که خودش دیده، نور بالا می‌زده؟ اشک امام مجتبی (علیه السلام) ریخت و فرمودند: برادرزاده تو جزء ۷۲ نفر یاران حسین ماست. اینها امتیازات ویژه دارند.

قرس دشمن از ایمان و عمل صالح

این مقدمه را برای این عرض کردم که اولاً قدر خودتان را بدانید، ثانیاً در این دنیای پرفساد که فساد همه‌جانبه تا در جیب مردم آمده است، مراقب باشید. من تلفن همراه ندارم، ولی می‌گویند بعضی از این تلفن‌های همراه به تمام مراکز فساد جهان وصل است. دشمن این کار را برای چه کرده است؟ دشمن از ایمان و عمل صالح از زمان آدم (ع) تا حالا می‌ترسیده؛ چون آنچه باعث توقف دشمن شدند که نتوانند به تمام دنیا و مرد و زن دنیا تسلط فرهنگی و اقتصادی پیدا بکنند، ایمان و عمل صالح است. خدا در قرآن می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» قدر خودتان را بدانید و علاوه بر آن، به هر زحمت و مرارتی، به هر تلخی و محدودیتی، این ایمان و انجام واجبات و ترک محرمات را حفظ بکنید.

دوزخ، عاقبت تلخ بی‌دینی

این کار شما به دنیا و آخرت می‌ارزد. در قرآن مجید می‌خوانیم: کسی که وارد آخرت بشود و ایمان و عمل صالح نداشته باشد، «لَوْ أَنَّ لَهُمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَمِثْلَهُ مَعَهُ»^۱ وقتی روز قیامت می‌بیند که باید به جهنم برود، اگر برایش ممکن باشد، آنچه در کره زمین است و یک برابر دیگرش را به‌عنوان تاوان و غرامت بدهد تا او را به جهنم نبرند، خدا می‌فرماید: «مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» از او قبول نمی‌شود. زمین و هرچه در او هست، چقدر رمی‌ارزد؟ الآن طلا مثقالی چند است؟ همه طلاها و نقره‌های زمین و معدن‌ها چقدر می‌ارزد؟ نفت و گاز، معادن مس و روی، آب دریاها و اقیانوس‌ها، درختان، پرندگان و حیوانات چقدر می‌ارزند؟ قرآن می‌گوید: اگر آنچه روی زمین است و دو برابرش را بدهد که او را به جهنم نبرند، رفتن به جهنم آدم بی‌دین که عمل صالح ندارد، قطعی است و

۱. مائده: ۳۶.

گرامتی در مقابلش نیست. این خیلی می‌ارزد که آدم ایمان و عمل صالحش را حفظ بکند تا در دنیا به خطر و در قیامت هم به جهنم برنخورد.

چهره مؤمن دارای عمل صالح در قرآن مجید

حالا چهره مؤمن دارای عمل صالح در قرآن مجید چگونه است؟ ما باید در یک سوم آیات قرآن مجید دقت کنیم که بدانیم عمل صالح و کیفیت ایمان مؤمن چیست! من یک عمل صالح مستحب مؤمن را می‌گویم؛ شما از این عمل صالح مستحب، به اعمال واجب صالح دوره عمر مؤمن توجه بکنید که از چه قرار است. خیلی عجیب است! کتاب خدا می‌فرماید: یک عمل صالح مستحب که انجامش شاید یک ربع یا بیست دقیقه طول نکشد و وقتش هم قبل از اذان صبح است؛ خواندنش به گونه‌ای است که وقتی سلام نماز را داد، اذان شروع بشود یا پنج دقیقه به اذان تمام بشود. یازده رکعت نماز است که پنج تا دو رکعت مثل نماز صبح و یک عدد هم نماز یک رکعتی با یک تشهد و یک قنوت عاشقانه. در کتاب «مفاتیح الجنان»، بخش «باقیات الصالحات» هم هست.

آدم این خواب را کنار بگذارد، یک‌خرده بنشیند که کسلی خوابش بپرد، بعد با شوق و نشاط بلند شود و وضو بگیرد، این یازده رکعت را متواضعانه در برابر محبوب معشوق بخواند. خدا می‌فرماید: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۱. به ما طلبه‌ها یاد داده‌اند که نکره در سیاق نفی، افاده عموم می‌کند. «لَا تَعْلَمُ» نفی است، «نَفْسٌ» هم نکره است؛ «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ» یعنی احدی در این عالم خبر ندارد و نمی‌داند «مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ» آن پاداش دل‌خوش‌کننده‌ای که برای اینها گذاشته‌ام، چیست.

شما امشب به نماز جماعت آمده‌اید؛ فرض کنید پانصد نفر در صف جماعت بودند، چقدر گیرتان آمده است؟ مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی این روایت را در «توضیح المسائل» خودشان هم آورده‌اند. ایشان یکی از دقیق‌ترین علمای شیعه بود و این روایت مورد نظر

ایشان بوده و قبول داشتند. پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمایند: ده نفر پشت سر امام جماعت که با خود امام جماعت یازده تا بشوند؛ اگر جن و انس جمع بشوند، تمام درختان قلم و تمام دریاها مرکب بشوند و بخواهند ثواب این نماز را بنویسند، عمر جن و انس تمام می شود، دریاها و قلمها هم تمام می شود و ثواب این نماز جماعت نوشته نخواهد شد. این ایمان و عمل صالح است.

خدایا! به حقیقت ابی عبدالله علیه السلام و زینب کبری علیهما السلام، این مقدار ایمان و عمل صالحی که ما داریم، این ایمان و عمل صالح ما را و نسل آینده ما را از هر خطری حفظ فرما. ایمان و عمل صالح، انسان را در چه تجارت های عظیمی می برد!

کلام آخر؛ چه شد پیشانی از محمل شکستی؟

من در حادثه کربلا خیلی مطالعه کرده ام و در این زمینه هم چهار کتاب نوشته ام؛ دو کتابش حالت مقتل و دو کتابش هم حالت معنوی دارد که مفضل هم هست. با توجه به مطالعات زیاد، اگر از من بپرسید که در حادثه کربلا، کجا و چه وقت برای حضرت زینب علیها السلام بیشتر سخت گذشت؟ من جوابم این است: از همه لحظه ها، آن وقتی برای زینب کبری علیها السلام سخت تر بود که در شهری که پایتخت پدرش بود، سر بازار و در میدان گاه به حالت اسارت، چشمش از محمل به سر بریده ابی عبدالله علیه السلام روی نیزه افتاد. این سخت ترین حالت زینب کبری علیها السلام بود.

به نوک نیزه چون خورشید تابان	نمایان شد سر شاه شهیدان
همه هستی به راه دوست داده	رخش بر روی خاکستر نهاده
نگاهش گاهی در آسمان بود	گهی چشمش به سوی خواهران بود
ز ابرو بودش تا زینب اشارت	همی می داد خواهر را بشارت
که من بر عهد خود بس استوارم	به پیمان تو هم امیدوارم
تو پیمان شکیبایی ببستی	چه شد پیشانی از محمل شکستی



حسین من! اگر با من حرف نمی‌زنی، حرف زن؛ ولی با این دختر کوچک حرف بزن که قلبش از کار می‌افتد. وقتی جوان بودم، از یکی از علما در مجلسی شنیدم که می‌گفت و زارزار گریه می‌کرد. من در حدی نبودم که بپرسم کجا نوشته، ولی خیلی تحت تأثیر بود و می‌گفت: این دختر به ابی‌عبدالله علیه السلام گفت بابا برگرد، ما بچه‌ها با تو عهد می‌کنیم که دیگر از تو آب نخواهیم و سبب رنجش تو نشویم.



جلسه دهم

زندگی خوش اهل ایمان

در سایه معرفت

مؤمن، اهل معرفت و شناخت

مؤمن اهل معرفت است؛ یعنی در حد خودش خداشناس، قیامت‌شناس، پیغمبرشناس، امام‌شناس و خودشناس است. همچنین به‌اندازه لازم هم، به حلال و حرام پروردگار آگاه است. اگر معرفت نداشته باشد، نمی‌تواند مؤمن باشد. مؤمن این معرفت را هم یا با درس خواندن به‌دست می‌آورد، یا به فرموده امام چهارم، اهل مجالست با عالمان است. بالاخره عالمان واجد شرایط، باتقوا، ربّانی، و الهی‌مسلک در هر دوره‌ای هستند که دلسوز و خیرخواه مردم هستند و بدون خستگی می‌کوشند مردم را با وظایف و مسئولیت‌های الهی‌شان آشنا کنند. اگر این‌طور نباشد، حجت خدا بر مردم تمام نیست.

آنهایی که زمان پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام بودند، حجت بر آنها تمام بود؛ حالا عرض می‌کنم که تمام‌بودن حجت یعنی چه. آنهایی هم که در هر شهر، دیار، سرزمین و منطقه‌ای، عالم ربّانی دارند، حجت بر آنها تمام است. تمام‌بودن حجت، یعنی اینکه اگر روز قیامت پرونده تباه، آلوده و بدی را به محشر آوردند، نمی‌توانند عذر بیاورند، خود را در دادگاه الهی معذور جا بیندازند و بگویند اگر پرونده ما خراب است، چون ما پیغمبر و امام و عالم نداشتیم. این حرف دروغ است! از زمان حضرت آدم علی‌ه‌السلام تا الآن حجت بوده است، الآن هم حجت هست تا وجود مبارک امام دوازدهم ظاهر بشود.

اتمام حجت پروردگار در روز قیامت با گنهکاران

روایت خیلی جالبی را از وجود مبارک امام ششم نقل می‌کنند که من از برادران اهل علمم واقعاً درخواست می‌کنم ان‌شاءالله با بازشدن مجالس محرم و صفر برای مردم، بخصوص

برای جوان‌ها بگویند. فارسی روایت این است که امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: تمام جوانان اهل فساد، حرام‌کاری و شهوات نامشروع را در دادگاه الهی جمع می‌کنند (دادگاه الهی خود محشر است؛ اتاق و سالن نیست و در و پیکر ندارد). به آنها گفته می‌شود که چرا حرام‌کاری و شهوات نامشروع داشتید؟ چرا روابط نامشروع داشتید یا به قول امروزی‌ها، چرا دختربازی کردید؟ چرا با زنان نامحرم ارتباط داشتید؟ به پروردگار می‌گویند: ما جوان، خوش‌قیافه و کپسول شهوت بودیم، آلوده و گرفتار شدیم. خداوند می‌فرماید: یوسف را بیاورید!

یوسف علیه السلام را می‌آورند، به کل این جوان‌ها ارائه می‌کنند و می‌گویند: او هم جوان بود، خوشگل‌ترین شما نسل جوان عالم هم بود، زندگی‌اش هم در کاخ مصر بود. در اوج جوانی بود و به قول شما کپسول شهوت، خلوت هم بود. خانم زیبای جوان مصری، هفت سال زیباترین لباس را پوشید و بهترین آرایش را کرد، به یوسف علیه السلام التماس و گریه کرد. اعصابش خرد شد، ولی یوسف علیه السلام در هفت سالی که با این زن روبه‌رو بود، فقط یک جواب داد: «مَعَاذَ اللَّهِ» آن‌که مرا آفریده، به شهوت‌رانی حرام برای من رضایت نداده است. من مملوک و بنده هستم. من تابع فرمان یک نفر هستم که گفته زنا نکن، من هم زنا نمی‌کنم. آسان بود یا سخت؟ جوان‌ها می‌دانند که خیلی سخت بود! در خلوت باشی، یک زن جوان هم مجانی در اختیار باشد، همه خواهسته‌هایت هم حاضر باشد و جواب بدهد، فشار هم بیاورد و طرف مقابلش هم در اوج جوانی باشد؛ این سخت است که جواب ندهد، ولی می‌توان جواب ندهد. یوسف علیه السلام هم جواب نداد.

یک‌وقت می‌گوییم امکان جواب‌ندادن در چنین حالتی نبود، ولی خدا قبول نمی‌کند. جوان در هر شرایطی می‌تواند به گناه آلوده نشود؛ حالا گناه هرچه هم فشار داشته و سخت باشد، طرف جوان هم یک زن جوان زیبای عشوه‌گر و طناز باشد. اینکه یوسف علیه السلام جواب نداد، معلوم می‌شود که می‌توان جواب نداد. حضرت یوسف علیه السلام، نه از فرشتگان بود و نه از جن، بلکه هم‌نوع ما انسان‌ها بود. تمام جوان‌هایی که با پرونده بد، گناه و زشت در محشر هستند، محکوم می‌شوند. این معنای اتمام حجت است و خدا برای محکوم‌کردن گنهکاران دلیل دارد، ولی هیچ گنهکاری برای محکوم‌کردن خدا دلیل ندارد.

حضرت در دنباله روایت می‌فرمایند: دختران و خانم‌های اهل فساد را می‌آورند و می‌گویند: چرا این قدر پرونده شما خراب است؟ چرا تا وقتی سر حال بودید، این قدر گناه کردید؟ چرا این قدر روابط نامشروع دارید؟ چرا این قدر با جوان‌ها در ارتباط حرام بودید؟ این دخترها و خانم‌ها به پروردگار می‌گویند: ما را زیبا، جاذبه‌دار آفریده بودی، آزاد هم خلق کرده بودی، برای همین در لجنزار افتادیم. به خاطر خوشگلی و جوانی و به خاطر دورانی که زندگی می‌کردیم، عذر ما را قبول کن. پروردگار می‌فرماید: مریم را بیاورید!

خانم جوانی که در جوانی هم از دنیا رفت. مریم علیها السلام در فلسطین زندگی می‌کرد. جمعیت فلسطین آن وقت بیشتر با یهودی‌های نزول‌خور، بدکار، بی‌دین و شهوت‌ران که جلسات عیش و نوش داشتند. مریم بین این جمعیت زندگی می‌کرد، ولی خودش را حفظ کرد. پاک‌دامنی و عفت اخلاقی‌اش را حفظ کرد تا جایی که فرشتگان با او حرف زدند: ﴿يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾^۱. تمام این دخترها و زن‌ها محکوم می‌شوند و به آنها می‌گویند: اگر بنا بود که نتوانید خودتان را نگه دارید، مریم هم باید خودش را نگه نمی‌داشت. این اتمام حجت است.

حکایتی شنیدنی از فریب دشمن برای فرار از گناه

خدا از این اتمام حجت‌ها در قیامت فراوان دارد. گاهی آدم می‌تواند از گناه با حيله، نقشه، ترفند، کلاه‌گذاشتن سر دشمن و دعوت‌کننده به گناه فرار بکند. ابن‌زیاد حکم کشتن کسی را داده بود، اما او را گیر نمی‌آوردند؛ خودش هم خودش را در کوچه و بازار و بین مردم نشان نمی‌داد و مسجد هم نمی‌آمد. روزی در همان وضعیت پنهانی خبردار شد که ابی‌عبدالله علیه السلام به کربلا آمده است. کوفه تا کربلا شصت هفتاد کیلومتر است و خیلی فاصله ندارد. این قدر فاصله‌اش کم است که امام صادق علیه السلام به بعضی از شیعیان می‌فرمودند شما مرتب حسین علیه السلام را زیارت می‌کنید؟ وقتی به وسیله یک نفر شنید که ابی‌عبدالله علیه السلام به کربلا آمده

است، نقشه و طرح و کلاه گذاشتن سر دشمن را ببینید که چگونه از گناه کمک نکردن به ابی عبدالله (ع) فرار کرد!

روزی به بارگاه ابن زیاد آمد و وارد سالن حکومتی شد. ابن زیاد به او گفت: من در آسمان به دنبال می‌گشتم، حالا با پای خودت آمده‌ای! دستور می‌دهم که تو را تکه‌تکه‌ات کنند. این شخص خیلی آرام به ابن زیاد گفت: نمی‌خواهد مرا تکه‌تکه کنی؛ من پیشنهادی برای تو دارم. شنیده‌ام که حسین بن علی به کربلا آمده است و تو هم به آنجا لشکر می‌فرستی؟ ابن زیاد گفت: آری. گفت: دستور بده که همین الآن یک اسب، شمشیر، نیزه و خنجر به من بدهند و من هم با لشکریان تو به کربلا بروم. ابن زیاد گفت: بارک‌الله! به او اسب، شمشیر، نیزه و خنجر بدهید.

سرمایه سفر را از دشمن بدبخت گرفت و با لشکر به کربلا آمد. وقتی به کربلا رسید، از لشکر جدا شد و به سمت خیمه‌های ابی عبدالله (ع) آمد. امام خیلی خوشحال شدند و فرمودند: چگونه آمدی؟ گفت: کلاهی سر دشمن گذاشتم که در روزگار بماند! آدم‌هایی که دین ندارند، شعور هم ندارند و گول می‌خورند. به ابن زیاد گفتم که نمی‌خواهد مرا بکشی؛ شمشیر و اسب به من بده تا به کربلا بروم و با حسین بن علی بجنگم. امام تبسم کردند. روز عاشورا هم جزء ۷۲ نفر به شهادت رسید.

معرفت یک اهل دل با اهتمام به چهار آیه قرآن

مؤمن می‌داند که چه کار کند. مؤمن می‌فهمد و داناست. مؤمن در حد خودش معرفت دارد و این خیلی مهم است! او به خاطر ایمان و معرفتش اهل عمل صالح است. گوشه‌ای از معرفت اهل دلی را برایتان بگویم که اسمش عامر بن قیس عنبری است. البته نمی‌دانم برای کدام قرن است! این مؤمن بامعرفت متن خیلی جالبی دارد که باید این را تابلو کرد. وی می‌گوید که من با چهار آیه قرآن زندگی می‌کنم و هیچ واهمه، ترس و باکی ندارم که شب من چطور می‌باشد به صبح برسد یا هیچ باک و واهمه‌ای ندارم که صبح من چطور می‌باشد به شب برسد؛ می‌خواهد شب من در مصیبت و رنج، تنگی، سختی و بلا به صبح برسد یا در خوشی؛ روز من می‌خواهد در رنج و بلا به شب برسد یا در راحت و آسایش.



الف) آیه اول

قرآن مجید چقدر عجیب است! «مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ»^۱ اگر در رحمتی را به روی بندگانم باز بکنم، هیچ قدرتی نیست که این در را ببندد. «فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ» اگر در رحمتی را به روی کسی ببندم، هیچ قدرتی نمی تواند باز کند. همه قدرت ها در برابر قدرت پروردگار، پوچ و پوک است. این یک آیه که این اهل دل با آن زندگی می کند؛ چون مؤمن است و خدا را دوست دارد. او عبد پروردگار هستم. وقتی خدای من خدایی است که می گوید اگر در رحمتی را به روی تو باز کنم، هیچ کس نمی تواند ببندد؛ من نیز به خدای خودم اطمینان دارم و راحت هستم. حالا هرچه هم در شب یا روز برایم پیش بیاید، «وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».

ب) آیه دوم

«وَإِنْ يُرِيدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ»^۲ بنده من! اگر من خیری برای تو بخواهم، هیچ دست و قدرتی نمی تواند جلوی این خیر و احسان مرا بگیرد. خودم به تو می رسانم، هر جا می خواهی باش. «يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» هر بنده ای را که شایسته بدانم، خیرم را به او می رسانم. «وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» من، هم گناه بندهام را می بخشم و هم نسبت به بندهام خیلی مهربان هستم.

ج) آیه سوم

«سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا»^۳ عزیزانی که به ادبیات عرب وارد هستند، به نظر می آید این «سین» بر سر فعل «يجعل»، «سین تحقیق» باشد، نه «سین زمانی». یقیناً من خدا بعد از

۱. فاطر: ۲.

۲. یونس: ۱۰۷.

۳. طلاق: ۷.

هر مشکلی آسانی قرار می‌دهم؛ بعد از بیماری، شفا قرار می‌دهم؛ ندار هستی، ثروت قرار می‌دهم؛ گرسنه هستی، طعام قرار می‌دهم؛ بی‌خانه هستی، خانه قرار می‌دهم. اصلاً کار من این است که بعد از هر مشکلی آسانی قرار بدهم.

آقای بزرگواری در تهران بود. یک روز صبح صاحب‌خانه‌اش وقتی می‌خواست به بازار برود، به این بزرگوار گفت اجاره‌خانه‌ات تمام شده و من دیگر راضی نیستم که در خانه من بنشینم. مردم مؤمن هم اهل «شکایت به دادگستری، بالاوپایین رفتن و بگو ده ماه اجاره‌ام را بدهد تا خانه را خالی کنم» نیستند. این مرد بزرگوار هم گفت چشم.

ایشان تمام زندگی‌اش را جمع کرد و با زن و بچه در کوچه آمد. به زن و بچه‌اش گفت ما خدا داریم؛ فعلاً چنین مشکلی برایمان پیش آمده، خدا هم قول داده که مشکل مؤمن را حل کند. اینجا باشیم تا ببینیم چه می‌شود. چهار پنج ساعت با زن و بچه در کوچه ماند. در اینها در محله ما بودند و من در جریانش بودم. آن وقت خیلی جوان بودم. بعدازظهر همان روز، وقتی یک بازاری متدین کریم از آنجا رد می‌شد، دید آقا شیخ احمد با زن و سه‌چهارتا بچه در کوچه است. همان‌جا فرش انداخته، متکا گذاشته و تکیه داده‌اند. خیلی هم راحت است. گفت: آقا شیخ احمد چرا در کوچه هستید؟ گفت: صاحب‌خانه به من گفته که مدت اجاره‌ات تمام شده است، خانه را خالی کن. خودش هم رفت. من دیدم که دلش میل ندارد من در این خانه باشم و یک دقیقه ماندنم حرام است. این بازاری گفت: حالا می‌خواهی چه کار کنی؟ با لهجه غلیظ تهرانی به این بازاری گفت: ما یک رفیق خیلی خوشگل داریم که اسمش «الله» است، «رحمان» و «رحیم» است. ما روزی چند بار هم اسمش را می‌بریم و می‌گوییم «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»؛ او مرا می‌بیند یا نمی‌بیند؟ گفت: بله می‌بیند. گفت: آیا او رحمان است یا نه؟ گفت: بله رحمان است. گفت: آیا او رحیم است یا نه؟ گفت: بله رحیم است. گفت: پس من چه غصه‌ای دارم؟ این بازاری گفت: من الآن یک گاری به همراه کارگر می‌فرستم تا تمام اثاثت را در گاری بریزد. خودت و زن و بچه‌ات به دنبال گاری بیایید. من یک خانه خوبی دارم که خالی است؛ بروید و در آن بنشینید. این مرد بزرگوار گفت: تا چه زمانی بنشینیم؟ گفت: تا هر وقت زنده هستی، تا هر وقت خانه‌دار شدی. این قول پروردگار در قرآن است که می‌فرماید: «سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا».



د) آیه چهارم

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾^۱ هیچ جاندار و جنبه‌ای در زمین نیست، مگر اینکه رساندن روزی‌اش به عهده من است.
آدم بامعرفت قرآن می‌خواند، آیات را پیدا کرده، ردیف می‌کند و می‌گوید من با این آیات زندگی می‌کنم، خوش هم زندگی می‌کنم.

الهی دلی ده که جای تو باشد	لسانی که در وی ثنای تو باشد
الهی بده همتی آنچنانم	که سعی‌ام وصول بقای تو باشد
الهی عطاکن مرا گوش قلبی	که آن گوش پر از صدای تو باشد
الهی عطا کن بر این بنده چشمی	که بینایی‌اش از ضیای تو باشد
الهی چنانم کن از فضل و رحمت	که دائم سرم را هوای تو باشد
الهی مرا حفظ کن از مهالک	که هر کار کردم، برای تو باشد
الهی ندانم چه بخشی کسی را	که هم عاشق و هم گدای تو باشد

کلام آخر؛ سخنان سکینه علیها السلام در بارگاه یزید

اول صبح ۸۴ زن و بچه گرسنه و تشنه را ده نفر به ده نفر با طناب بستند و گفتند آماده باشید تا شما را به بارگاه یزید ببریم. بچه‌های کوچک را با خانم‌های بزرگ، ده‌تا ده‌تا به یک طناب بستند. خانم‌ها می‌خواستند پا به پای بچه‌ها راه بروند، تازیانه می‌زدند و می‌گفتند تند بروید! بچه‌ها که نمی‌توانستند به آنها برسند، آنها را می‌زدند و می‌گفتند تند بروید! کار بعضی از مأمورها برای من خیلی عجیب است. زن‌ها و بچه‌ها برای ابی‌عبدالله علیه السلام و شهدای دیگر گریه می‌کردند، آنها را می‌زدند و می‌گفتند گریه نکنید؛ گریه برای یزید میمنت ندارد. جنایتکاران بی‌رحم! کشتن ۷۲ نفر میمنت دارد، اما گریه برای آنها برای یزید میمنت ندارد؟



اول صبح به بارگاه آوردند. اجازه نشستن ندادند. خیلی سخت است که یک‌مشت داغ‌دیده خسته کتک‌خورده را سرپا نگه دارند! اوضاع بارگاه را نگاه می‌کردند که یک‌مرتبه سکینه علیها السلام دید یزید با چوب خیزران‌ش به سر بریده ابی‌عبدالله علیه السلام حمله کرد. سکینه علیها السلام دستش را از آن طناب زیر بیرون کشید که پوست دست کنده شد؛ دوید و پای تخت یزید آمد، صدا زد: یزید! پدرم را زن. دیشب در خرابه خیلی گریه کردم، سرم را روی خاک گذاشتم و خوابم برد، دیدم در بیابانی گم شده‌ام و راه را پیدا نمی‌کنم. یک‌مرتبه چشمم به چند مرد نورانی افتاد که زیر بغل یک نفر را گرفته‌اند. وقتی چند قدم برمی‌دارد، می‌نشیند و با ناله صدا می‌زند: حسین من، «قَتَلُوكَ وَ مَا عَرَفُوكَ وَ مِنْ شُرْبِ الْمَاءِ مَنَعُوكَ».

جلو آمدم و از یک نفر پرسیدم این آقا کیست که این‌قدر گریه می‌کند؟ گفت: سکینه جان، جدت پیغمبر صلی الله علیه و آله است که به دیدن سر بریده پدرت می‌رود. می‌خواستم پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله بروم که صدای خانمی را از پشت سرم شنیدم؛ می‌گفت: «إِلَيَّ أُمِّي» مادر، پیش من بیا. وقتی برگشتم، فرمود: سکینه جان، من مادرت زهرا هستم. در آغوش مادرم آمدم و گفتم: مادر! عموهایمان را کشتند، برادرم اکبر را کشتند، بچه شیرخواره را هم کشتند؛ وقتی اسم بابا را بردم، مادرم ناله زد و گفت: سکینه جان، دل مرا نسوزان! من می‌روم تا موی سرم را به خون گلوی ابی‌عبدالله رنگین کنم و در قیامت به خدا بگویم بچه من چه گناهی داشت!

